

اسرار
هزار ساله
[دعوت از پیشوایان دین کنونی ایران و سخنرانان
و نویسندگان و جمعیت‌های طرفدار آن]

نوشته‌ی:
علی اکبر حکمی‌زاده

چاپ نخست: با شماره‌ای ۱۲ پرچم، سال ۱۳۲۲

Ketabton.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۳ توضیحاتی کوتاه پیرامون اسرار هزار ساله
۵ مقدمه
۶ از ماست که بر ماست
۷ ۶ پرسش
۸ اسرار هزار ساله
۱۱ گفتار یکم: خدا
۱۶ بهانه‌ها
۲۳ گفتار دوم: امامت
۲۹ گفتار سوم: روحانی
۳۷ گفتار چهارم: حکومت
۴۷ گفتار پنجم: قانون
۴۷ چرا قانون در ایران فلج می‌شود؟!
۵۳ گفتار ششم: حدیث
۵۴ بمباران سه سنگر اصلی
۶۰ ۱۳ پرسش

توضیحاتی کوتاه پیرامون اسرار هزار ساله

گزیده از کتاب قتل کسروی، نوشته ناصر پاکدامن، چاپ دوم، ص:
۱۰۴-۱۰۳

انتشارات فروغ، آلمان

توقیف پرچم نیمه ماهه، بالاخره در ۲۷ اسفند ۱۳۲۲ پایان می‌یابد اما در این میان، باید به جزوه‌ای اشاره کرد که بصورت ضمیمه شماره ۱۲ پرچم دو هفتگی انتشار یافت و چه بسا در توقیف دو هفته نامه در ۱۵ مهر ۱۳۲۲ (۸ شوال ۱۳۶۲) بی‌اثر نبوده باشد! آن جزوه اسرار هزار ساله است. جزوه یا کتابچه‌ای در ۳۶ صفحه از علی اکبر حکمی‌زاده، فرزند یکی از روحانیون قم. او خود هم زمانی در لباس طلاب و اهل علم زندگی کرده و تحصیلات قدیم را به پایان رسانده. در ۱۳۱۲ در قم، ماهنامه‌ای هم به نام همایون انتشار می‌داده که یک سالی دوام آورده و از مسایل دینی به لحن تازه‌ای سخن می‌گفته. در این ماهنامه، مقاله‌ای هم از کسروی به چاپ رسیده است (درباره او نگاه کنید به: محمد تقی حاج بوشهری: «از کشف الأسرار تا اسرار هزار ساله»، چشم انداز، ۶، ۱۳۶۸، ۱۴-۲۶). اکنون که حاج سید حسین قمی به تهران می‌آید و همه جا از او پذیرایی می‌کند، حکمی‌زاده قلم به دست گرفته است، اسرار هزار ساله را نوشته است که عنوان فرعی آن چنین است: «دعوت از پیشوایان دینی کنونی ایران و سخنرانان و نویسندگان و جمعیت‌های طرفدار آن». این جزوه در چاپخانه پیمان که به باهماد آزادگان تعلق دارد به چاپ رسیده است. دفتر پرچم که آن زمان روزنامه ارگان باهماد آزادگان بود در پشت جلد این جزوه، چنین توضیح داده است: «چون آقای حکمی‌زاده به پیمان و راه آن نزدیک بوده‌اند و این کتابشان از آن راه دور نیست، با پرچم به چاپ رسیده». اسرار هزار ساله با شماره ۱۲ پرچم به چاپ رسیده است و ناشر درباره آن توضیح می‌دهد که «بهای این کتاب، پنج ریال است و چون بیش از این برای خود ما تمام شده، دیگر هیچ مجانی داده نمی‌شود. جای فروش نشانی بالا [خوار و

بارفروشی رضوی در عشرت آباد، برابر کارپردازی لشکر [۲] و کتابخانه ابن سینا و دفتر پرچم».

این جزوه در واقع شرح و تفصیلی است که حکمی‌زاده درباره ۱۳ پرسشی نوشته است که در آغاز سال ۱۳۲۲ برای «روحانیان و اهل اطلاع» فرستاده و پاسخ خواسته است اما پاسخی نیامده و انجمن تبلیغات اسلامی هم که ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۲ نوشته که پاسخ می‌دهیم، همچنان خاموش مانده است. پس حکمی‌زاده بر آن شده است که آن پرسشهای سیزده‌گانه را «با کمی تغییر» همراه با توضیحاتی در جزوه‌ای منتشر کند.

مقدمه^۱

چنانکه می‌دانیم پیشوایان دینی ما آنچه تاکنون گفته‌اند و نوشته‌اند تنها به قاضی رفته‌اند و دیگران هم یا جرأت نداشته‌اند در برابر سخنی بگویند و یا اطلاع و اگر هم گاهی یک نفر دلسوز و با اطلاعی پیدا شده و خواسته سخنی بگوید از هر راه توانسته‌اند صدای او را خفه کرده‌اند و حال آنکه اگر کسی راستی بخود اطمینان دارد نه تنها از پیدا شدن حریف باکی ندارد بلکه خود در پی آن است زیرا یک پهلوان اگرچه قرن‌ها در میدان خالی رجز خوانده باشد و یا ملیونها کتاب را از رجز خوانی پر کرده باشد تا با حریفی روبرو نشود دیگران نمی‌توانند درست بفهمند چکاره است.

اینک من می‌گویم این چیزی را که شما دین نام نهاده‌اید ۹۵ در صدش گمراهی است و برای اثباتش هم حاضریم ولی چنانکه گفتیم یک مدعی هرچه هم درست بگوید تا گفتگوی خود را با طرف در (یکجا) تمام نکند، دقیق‌ترین قاضیان هم نمی‌توانند درست قضاوت کنند چه رسد به توده. حال اگر شما راستی به گفته‌های خود اطمینان دارید بیایید تا این گفتگو را در (یک کتاب) تمام کنیم و به قضاوت عامه واگذاریم شاید بفرمایید که ما چیزی است در تصرف داریم و هر کس هم حرفی دارد خودش برود ثابت کند ولی باید دانست که آن سد استواری که در جلو افکار توده گذاشته شده بود و شما هم در پناه آن بودید شکسته شد و اکنون جز دلیل و منطق چیزی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد اگر دارید که چه بهتر وگرنه دیگر با سکوت و تکفیر و یا فاسدالعقیده خواندن و استکان آب کشیدن نمی‌توان جلو سیل احساسات مردم ایستاد اکنون یا جواب یا استعفا.

حکمی زاده

۱- نوشته زیر به قلم حکمی‌زاده در سال ۱۳۲۲ در مجله پرچم چاپ شد، یک کپی از نسخه قدیمی توسط یکی از خوانندگان تلاش در اختیار ما قرار داده شد. با توجه باینکه بسیاری از مباحثی که در این جزوه مطرح شده امروز نیز در جامعه ما مورد بحث و جدال نظری است و می‌تواند مورد توجه علاقمندان قرار گیرد، تصمیم به درج آن گرفتیم.

از ماست که بر ماست

یک تن یا یک توده وقتی می‌تواند به جایی برسد که راهش روشن و مقصدش معین باشد ولی مردمی که از یک طرف قانون می‌گذارند و از طرف دیگر می‌گویند این قانون‌ها بدعت است کسانی که از یک طرف می‌گویند مال دولت و پول بانک حرام است و از طرف دیگر برای گرفتن همان مال بر سر و شانه هم بالا می‌روند توده که از یک طرف می‌گویند قانونگذاری (فتوا) تنها حق مجتهد است و از طرف دیگر می‌گویند رأی دادن به کسانی که با بودن مجتهد قانون می‌گذارند (واجب است) چنین توده بجایی نخواهد رسید، نخواهد رسید تا راه ما همین است وضع ما هم چنین است.

بسیاری از نویسندگان ما برای اینکه مردم را از خود نرنجانند و زمینه‌ی انتخاب یا فروش روزنامه‌شان بر هم نخورد هر نقصی در توده ببینند گناهش را به گردن دولت می‌اندازند و حال آنکه دولت کسی جز خود مردم نیست اگر توده راستی چیزی را بخواهد دولت چکاره است رضاشاه با همه‌ی نیرو و نفوذش خواست یک چادر دست و پاگیر را از ایران بردارد نتوانست پس چگونه ممکن است دولت کنونی بتواند در برابر اراده‌ی توده (آن هم اراده‌ی اصلاح) بایستد.

این همه مردم از رشوه‌خواری ادارات فریاد می‌زنند ولی می‌بینیم همانها هنگامی که به اداره‌ای می‌روند پیش از آنکه کارمند مربوط سخنی بگوید به زبان بی‌زبانی می‌فهمانند که ما برای دادن (حق و حساب) حاضریم. این همه از وظیفه‌شناسی کارمندان گله می‌کنند ولی می‌بینیم اگر رئیسی در خواستن وظیفه از زیر دستانش پافشاری کند او را بدجنس یا مردم‌آزار یا خشک می‌خوانند.

ما یک مأمور یا یک رئیس یا فرمانده را وقتی خوب می‌شماریم که چشم خود را بر هم گذارد و خطای دیگران را ندیده بگیرد یک بازاری را وقتی خوب می‌دانیم که عرقچینی بر سر و تسبیحی بر دست و جامه‌ی بلند بر تن داشته باشد و به چیزهای دیگرش کار نداریم. یک ملا را وقتی خوب می‌شماریم که خود را به شاه سیم بزند و با هر چیز تازه‌ای مخالفت

کند یک روزنامه را وقتی خوب می‌دانیم که هرچه می‌تواند به حق یا ناحق بدگویی کند. ایرانیان با تعارف و ماست مالی کار درست نمی‌شود، تا ما چنینیم وضع ما هم همین است.

۶ پرسش

- ۱- آیا ایرانیان در زمان رضاشاه آسوده‌تر بودند یا پیش از او؟
- ۲- آیا ادارات و نظام ایران را رضاشاه خراب کرد یا از پیش خراب بوده؟
- ۳- آیا دخالت رضاشاه در کار انتخابات بجا بود یا بی‌جا؟
- ۴- آیا باعث این ضعف تقوا و ایمان کنونی، رضاشاه بوده یا علت دیگر داشته است؟
- ۵- اگر رضاشاه در برابر متفقین ایستادگی و جنگ می‌کرد بهتر بود یا ترک مقاومت؟
- ۶- رضاشاه با همهی نیکی‌ها و بدی‌هایی که داشت روی هم چگونه پادشاهی بود؟

بنام خدا

اسرار هزارساله

بیش از هزار سال است که پیشوایان و زمامداران ما دین را بازیچه یا وسیله‌ی پیش بردن غرض‌های سیاسی و شخصی خود گردانیده‌اند از اینرو دینی که امروز بدست ما رسیده یک آتش شله قلمکاری از آب درآمده که هر چیزش از یک جاست و از دین چیزی که دارد همان اسم است. توحید و تقوا که حقیقت دین است از میان رفته. شخص پرستی و دروغ سازی جای آن را گرفته. دین که خود یک راهنمای خدایی است اکنون در جلو راه خدا و زندگی سدی شده و همین نبودن راه خود باعث پیدا شدن این همه کوره راه گردیده.

چه شد که اسلام در نیم قرن، نیمی از جهان را گرفت ولی در سیزده قرن همواره رو به پستی و اختلاف رفت تا به وضع کنونی رسید؟ چرا بهمین کشورهای کنونی دنیا که نگاه می‌کنیم می‌بینیم هر ملتی هر اندازه دیندارتر است به همان نسبت در زندگی عقب‌تر است؟ این نیست جز برای اینکه دین در همه جا حقیقت خود را از دست داده و اکنون دکانی برای استفاده‌ی پیشوایان و آلتی برای مردم فریبی این و آن شده.

حال ما اگر بخواهیم راستی به دین خدمتی کنیم چاره‌ای جز این نیست که اول این دروغها یا زیاله‌های هزارساله را از جلو برداریم تا راه روشن شود وگرنه با این تبلیغ‌های خنک و خالی از حقیقت مردم به چنین دینی رو نخواهند آورد و اگر هم بیاورند (مانند همان پیش افتادگان) برای استفاده و مردم فریبی است و اگر هم راستی پابند شوند (مانند همین بدام افتادگان) از روی نادانی و چنانکه خواهیم دید برای آنان اول گرفتاریست.

راست است که بیدار کردن چنین مردمی هم که عقل و بلکه حس خود را زیر پا و پرده‌های عادت و تقلید را بر چشم نهاده‌اند و ایستادگی در برابر چنان دیکتاتورهایی که کسی حق ندارد به کفش آنها بگوید کفشک دشوار است ولی چاره چیست.

اینجا پای میلیون‌ها مردم آن هم برای دوره‌های بسیار در کار است که چه کاری است بهتر از این که ما بکوشیم تا این بندهای گرانی را که مردم ندانسته بدست و پای خود انداخته‌اند پاره کنیم دیگران اگر در هزار سال و با آن همه تبلیغ مردم را به این روز انداختند ما می‌توانیم با هزار یک آن صد برابر پیش رویم چرا که آنها این کار را برای مردم فریبی و ریاست می‌کنند ولی در اینجا هیچ نظری جز دلسوزی و حق پرستی در کار نیست و از اینرو خدا هم خود پشتیبانش خواهد بود.

اینک من به سهم خود درباره‌ی چند موضوع مهم که بیشتر باعث گرفتاری ایرانیان شده آنچه را که پس از کوششهای زیاد بدست آورده‌ام می‌نویسم و امیدوارم که خوانندگان هم با نظر حقیقت‌جویی آن را بخوانند اگر ایرادی دارند یادآوری کنند وگرنه از هر راهی مناسب بدانند در پیشرفت این منظور بکوشند.

گفتار یکم: خدا

دین امروز ما می‌گوید خدای یکی است ولی در عمل پا را از شرک هم بالاتر نهاده. اسم خدایی را به او داده ولی اختیارات آن را میان امامان و امامزادگان به نسبت شهرت تقسیم کرده. اگر کسی به خدا هرگونه زبان درازی کند ندیده‌ایم کسی بجلوگیری برخیزد. خیام و دیگران که آنهمه بی‌ادبی بخدا کرده‌اند باز هم فیلسوفند و بزرگ و کتاب‌هاشان هم می‌دانید که کجاها رفته ولی اگر کسی بگوید گنبدپرستی همان بت‌پرستی است که آنهمه اسلام با آن جنگید می‌گویند عقیده‌اش فاسد است و فکرش مسموم. در زیارت جامعه‌ی کبیره که بگفته‌ی مجلسی بهترین زیارات جامعه است از جهت متن و سند و فصاحت و معجزات هم برای آن نقل کرده‌اند شما می‌خوانید: «من أراد الله بدأ بكم، ومن قصده توجه إليكم، بكم فتح الله، وبكم يختم الله، بكم ينزل الله الغيث من السماء.. إلخ». اگر این شرک نیست پس دیگر شرکی در دنیا نخواهد بود در کتاب کافی که یکی از آن چهار کتاب معتبر است می‌نویسد: «خدا عالم را آفرید و اختیار آن را به محمد و علی و فاطمه واگذاشت». ولی بعدها چنانکه می‌دانید به این شماره افزوده شده تا امروز که در کمتر شهر و دهی است یک یا چند بتخانه برپا نباشد.

شاید بگویید اینها بت‌پرستی نیست. می‌گویم پس اول بت‌پرستی را معنا کنید تا گفتگو تمام شود قرآن می‌گوید آنانکه: جز از خدا ولی گرفته‌اند. می‌گویند ما آنها را نمی‌پرستیم مگر آنکه ما را (بخدا نزدیک کند)^(۱). آنچه از این آیه و آیات بسیار دیگر بدست می‌آید شرک عبارت است (از خواستن کار خدایی از غیر خدا با فروتنی در برابر آن) حال اگر شما این معنا را می‌پذیرید که چه بهتر وگرنه خودتان آن را معنا کنید تا ببینیم^۲ آن شرکی که ۲۳ سال اسلام با آن جنگید چیست شما که در مسائل نیشغولی آن طور موشکافی می‌کنید چه شد که موضوعی را به این بزرگی ندیده

۱ - ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]

۲ - اصل : بینم .

گرفتید؟! قرآن و تاریخ اسلام کم و بیش نود درصدش جنگ با شرک است ولی آنرا بیکبار فراموش کردید و در عوض مردم را به چیزهایی سرگرم نمودید که کوچکترین دردی را از دنیا و آخرت دوا نمی‌کند.

من راستی خنده‌ام می‌گیرد وقتی می‌بینم این مردم خود را به اسلام می‌بندند و یا از آن طرفداری می‌کنند. یک پایه‌ی مهم اسلام توحید است. شما از همین توحید چه بهره‌ای دارید. اگر یک مادی تمام ادعای توحید کند خیلی بحقیقت نزدیکتر است زیرا او همه‌ی عالم را پیرو یک نظام ثابت می‌داند ولی شما هزاران سنگ و چوب قبر و صاحب قبر را دست اندرکار می‌دانید.

قرآن در چند جا می‌گوید خود پیغمبر غیب نمی‌داند در چند جا می‌گوید او هم بشری است مانند دیگران جز اینکه به او وحی می‌شود و می‌گوید او مالک سود و زیان خود نیست (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا) [الأعراف: ۱۸۸]. ولی شما برای امامزاده داود هم حاضر نیستید اینها را بپذیرید این مکتوم (از اصحاب خاص پیغمبر) کور بود نه او بینایی خود را از پیغمبر خواست و نه پیغمبر چنین کاری کرد. عقیل برادر علی کور بود نه این به برادر خود دخیل بست و نه او عقیل را به چنین حاجتی رسانید. ولی شما می‌گویید تربت امام (شفای هر درد و امان از هر بلایی است) نه راستی شما در این سخن اگر شوخی می‌کنید که دین خدا و جان مردم شوخی بردار نیست و اگر جدی می‌گویید پس چرا معطلید بگویید همه‌ی این بیمارستانها و داروخانه‌ها و دانشکده‌های طب و داروسازی را برچینند اگر بگویید عقیده لازم است چاره‌ی آن هم آسان است شما خودتان که عقیده دارید این کار را درباره‌ی خود بکنید دیگران هم وقتی دیدند عقیده پیدا خواهند کرد و در نتیجه هم مردم ایمان می‌آورند و هم دنیا از چنگ این بیماری‌ها و این خرج‌ها آسوده می‌شود.

شما خود می‌گویید برای هیچکس نباید قبر ساخته شود چنانکه در همان کتاب کافی چند حدیث از پیغمبر و امام آمده که وصیت کرده‌اند قبر ما را چهار انگشت از زمین بالا آورید و در بعضی هم می‌گوید چهار انگشت بالا آورید و روی آن آب بپاشید که معلوم است این بلندی چهار انگشت هم برای اینست که پس از ریختن آب و گذشتن زمان مساوی زمین شود چنانکه در جای دیگر هم هست که قبر پیغمبر و صحابه مساوی زمین بود

و نیز این حدیث در خیلی جاها آمده که علی گفت امر می‌کنم تو را بچیزی که پیغمبر مرا امر کرده باینکه هر قبری دیدی از زمین بلند است آنرا مساوی زمین کن و هر تمثالی دیدی آنرا محو کن. اکنون باید پرسید که شما با داشتن چنین دستورهایی (که بعضش در اینجا گفته شد) چگونه بخود اجازه می‌دهید این همه گنبد و بارگاه برپا شود.

می‌گویند بزرگان دین کم از سرباز گمنام یا فردوسی نیستند پس چرا دیگران قبر آنها را می‌سازند می‌گویم شما که مقلد دیگران نیستید آنها هرچه می‌خواهند بکنند شما این همه نهی را که در این باره رسیده چه خواهید کرد و بعلاوه احترام غیر از عبادت است شما قبر را باب الحوائج می‌خوانید و برای آن زیارت جامعه‌ی کبیره که سراپا شرک است می‌خوانید شما بر خاک قبر (سجده) می‌کنید؟! با اینحال کار خود را با آنان در یک ردیف می‌آورید؟!!

می‌گویید اگر کسی به حاکم شهری کار داشته باشد اول باید دربان را ببیند آیا خدای عالم بقدر یک حاکمی نیست می‌گویم اشتباه شما در همین جاست که گمان می‌کنید خدا مانند شاهی است که خود نمی‌تواند بکارهایش رسد ناچار وزیر می‌گیرد و یا مانند آخوند مکتب است که وقتی شاگرد را بفلك بست خیلی می‌زند مگر اینکه دیگری بیاید و میانجیگری کند. تعالی الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً.

دین امروز ما می‌گوید دوم از اصول دین عدل است ولی مانند گندم نمایان جو فروش خدایی را که در عمل بما نشان می‌دهد می‌بینیم خیلی ستمکار و کارهایش خیلی کودکانه است زیرا این خدا گاهی را بکوهی می‌بخشد و کوهی را بکاهی این خدا به بها نمی‌دهد ولی به بهانه می‌دهد این خدایی است هر دم خیال که امروز تصمیم می‌گیرد و فردا از رأیش برمی‌گردد. در کافی با سند صحیح رسیده که خدا قیام قائم را سال هفتاد هجری معین کرده بود ولی چون مردم امام حسین را کشتند خدا اهل زمین را غضب کرد و آن را به سال صد و چهل هجری پس انداخت و چون ما این را بشما گفتیم و شما هم به مردم گفتید دیگر خدا برای این کار وقتی پیش ما نگذاشت در جای دیگر است که امام جعفر صادق اسماعیل را جانشین خود کرد پس چون از اسماعیل کاری سر زد که او نپسندید جانشین خود را موسا کرد چون از علت این تغییر پرسیدند گفت

درباره‌ی اسماعیل **بدا** پیدا شد راستی اگر خدایی این طور است پس هر بی‌سر و پایی حق دارد ادعای خدایی کند.

این خدا برای یک عزاداری یا زیارت ثواب هزار شهید و به روایتی صد هزار شهید و به روایتی هزار هزار شهید!! می‌دهد راستی اگر خدا همین طور است که ما شناختیم چه اندازه بدبخت بودند شهیدان بدر و احد که نفهمیدند دستگاه این خدا بچه بازی است و بیجهت جان شیرین خود را فدا کردند و چه اندازه خوشبختیم ما که چنین خدایی را شناختیم و در نتیجه آسوده می‌خوریم و می‌خواهیم و با یک زیارت ثواب هزار شهید بدر را می‌بریم. آفرین به این تردستی که حقه‌بازان دنیا باید پیش شما ای والله بگویند زیرا آنها تنها چشم بندی می‌کنند و شما هم چشم بندی می‌کنید و هم عقل بندی!.

موضوع دیگری که در این گفتار باید روشن شود استخاره و غیب‌گویی است که برای ما گرفتاری بزرگی شده. حال می‌پرسیم که آیا استخاره ما را به واقع راهنمایی می‌کند یا نه اگر بگویید می‌کند دروغ است زیرا ما اگر با خدا چنین راهی داشتیم که بفهمیم کالا را چه وقت باید خرید و یا فروخت و یا چه وقت باید به دشمن حمله کرد و چه وقت باید دست نگه داشت پس می‌توانیم به این وسیله بر همه‌ی دنیا سیادت مالی و سیاسی پیدا کنیم مثلاً موسی‌لینی (حامی اسلام) بجای اینکه چند سال جنگ کند و پس از آن همه خسارت‌های جانی و مالی بفهمد شکست می‌خورد یک جنگ می‌انداخت به تسبیح و یا قرآن و همان نتیجه را بی‌آنهمه خسارت بدست می‌آورد از این نزدیک‌تر در جنگ قفقاز که با دستور و شرکت خود علماء بود و به شکست ایران تمام شد خوب بود اول استخاره می‌کردند و این همه زیان و ننگ برای ایران بالا نمی‌آوردند.

و اگر بگویید که استخاره واقع را نشان نمی‌دهد پس چرا مردم را فریب می‌دهد؟! چرا با نام خدا و جان و مال مردم بازی می‌کنید؟! دختری را برای همسری جوانی می‌پسندند پس از گفتگو بنا می‌شود (با خدا مشورت کنند!!) دانه‌ها جفت می‌آید در نتیجه این دو نفر باید مدت‌ها طاق بمانند تا چه وقت برای هر یک همسر مناسب دیگری پیدا شود، آن یکی پولی تهیه کرده و خانه‌ای را با پول و زندگی خود مناسب دیده ولی استخاره بد می‌آید این از خانه محروم می‌شود و آن از پول. خدا می‌داند

از همین استخاره چه خسارت‌های سنگینی به ما رسیده و اینان با همان زرنگی مخصوص به خود بر روی همه روپوش گذاشته‌اند. اما غیبگویی یا هر کار دیگری مانند آن، اگر از راه دین است که هیچکس به خدا نزدیکتر از پیمبران نیست و شما می‌بینید که پیغمبر اسلام در چند جای قرآن خود را از این کار برکنار می‌داند و اگر از راه علم و آیین طبیعت است که هیچکس مانند اروپاییان در این زمینه پیش نرفته و شما می‌بینید که آنها چنین ادعایی ندارند.

ولی ما از اینها چشم می‌پوشیم و می‌گوییم هیچ دلیلی بهتر از وقوع نیست شما اگر غیبگویی و بطور کلی هر کاری که از آیین طبیعت بیرون است نزد خود یا هر کسی دیگر سراغ دارید بیایید بخرج من دانشمندی را بخوانید و مجلسی برپا کنید تا در برابر آنان این کار خود را نشان دهید و ما هم آن را به همه جا اعلام می‌کنیم تا آنان که ایران و هندوستان را مهد خرافات (می‌خوانند) بدانند که اینجا جای مردان خداست. می‌گویید:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و زبانش دوختند

می‌گوییم این چگونه اسراری است که تنها به مردمان زودباور و بی‌سواد حق دارید بگویید و نشان دهید ولی پای مردمان دقیق و کنجکاو که به میان می‌آید آنگاه جزء اسرار می‌شود اگر سرّ است به هیچ کسی نباید گفت و اگر نیست باری یکبار آن را در چنین مجلسی آشکار کنید.

داوری خرد یا نتیجه‌ی سخن: آدمی دنبال هر چیزی رود می‌خواهد مقصود خود را در نزدیک‌ترین راه بدست آورد از اینرو وقتی به این جهان نگاه کرد و بجستجوی پدیدآورنده‌ی آن افتاد خیلی میل داشت او را در همین عالم مادی بیابد از این رو دسته‌ای مادی شدند و دسته‌ای بت پرست با این فرق که دسته‌ی اول راه را درست رفتند ولی در نتیجه خطا کردند اما بت پرستان از اول راه را خطا رفتند تا پیمبران آمدند و مردم را به منظور اصلی راهنمایی کردند ولی چیزی نگذشت که باز بیاد هندوستان افتادند و گفتند ما که نمی‌توانیم خدای پیمبران را نه چشم و نه بدست و نه در خیال بیاوریم و از طرفی سخن آنها را هم نمی‌توان نشنیده گرفت پس می‌گوییم خدای پیمبران مال آنها و خود آنها هم مال ما تا

بتوانیم دور قبرشان پنجره گذاریم و در پنجه بگیریم باری اگر نشد خود را به آن رسانیم می‌توانیم آنها را در ذهن خود حاضر کنیم. ولی باید دانست که اگر آدمی بتواند همه چیز را بمیل خود درآورد اختیار خداسازی بدست او نیست. شما خیلی میل دارید که با نذر کردن شمع و گوسفند و ساختن گنبد و بارگاه بحاجت‌های خود برسید ولی خدا گیتی را بر روی نظم ثابت و کاملی گذاشته و هیچ ممکن نیست با این کارهای کودکانه آن را تغییر داد.

از این رو باید گفت هر که ادعای کار خدایی (یعنی هر کاری که از توانایی بشر بیرون است) کند دروغگو و بدتر از کلاهبردار و راهزن است و باید او را در برابر چشم عموم اعدام کرد تا دیگر کسی هوس نکند نام خدا را وسیله‌ی نان خوردن یا بدست آوردن مقام قرار دهد و اگر این را نتوانستید باری یک توده‌ی رشید باید چنین کسان را خوار شمارد و اگر این را هم نکرد خود آن توده بحکم طبیعت که آن هم حکم خداست محکوم است به اعدام و دیر یا زود نابود خواهد شد.

بهانه‌ها

هرگاه گفتگو از کنار نهادن یکی از خرافات بمیان آید کسانی که نمی‌توانند دل از آنها بردارند و در برابر هم جواب درستی ندارند ناچار از درهای دیگری وارد می‌شوند که باید آنها را هم روشن گردانیم تا در هر قدمی با اینگونه ایرادها روبرو نشویم.

۱- می‌گویند بهتر است بجای این حرف‌ها برای مردم فکر خواروبار کنید.

۲- این حرف‌ها باعث نفاق و اختلاف می‌شود و صلاح امروز نیست.

۳- این حرف‌ها برای شهرت پیدا کردن است.

۴- اینها تحریک اجانب است.

۵- چطور این همه علما و بزرگان نفهمیدند و شما فهمیدید.

۶- می‌گویند حالا گرفتیم اینها غلط و ما کنار گذاشتیم جای اینها چه بگذاریم؟

ما اگر بخواهیم یکی یکی اینها را مورد گفتگو قرار دهیم زیاد می‌شود ولی همه‌ی اینها یک جواب مشترک دارند که به همان اکتفا می‌کنیم: راهی که این توده در پیش دارد اگر چنانکه این کتاب می‌گوید غلط است که مسلم راه غلط را نباید رفت و این گفتگوها همه زیادی است و اگر درست است شما اول همین را با دلیل روشن بیان کنید و احتیاجی به این همه از این شاخ به آن شاخ پریدن نیست.

۷- می‌گویند عقل بشر ناقص است به این دلیل که می‌بینیم این همه دین‌های بی‌شمار که در دنیا بوده و هست همه می‌گویند دلیل عقل داریم و حال آنکه واقع یکی بیش نیست.

می‌گویم شما از کجا دانستید که این دلیلهای راستی دلیل عقل است و حکم عادت و تقلید نیست اگر دیوی را فرشته نام دهند آیا حقیقت آن هم عوض خواهد شد. شما باین عقل خدا را شناختید و بر روی همین عقل پایه‌ی زندگی خود را نهادید اگر حکم عقل ناقص است پس باید دین و زندگی را بیکبار کنار گذارید. چرا برای اینکه شاخه‌ای را رها نکنید ریشه را می‌زنید؟!.

حقیقت آن است که آنها هم که می‌گویند عقل ناقص است بگفته‌ی خود باور ندارند ولی چون اینان می‌خواسته‌اند مردم را بطرف نادانی ببرند و عقل به جلوگیری بر می‌خاسته ناچار این سخن را پیش آورده‌اند که عقل شما ناقص است و باید به عقل کل (یعنی هر دروغی که آنها می‌سازند) تسلیم شوید و حال آنکه عقل فرستاده‌ی نزدیک خدا و برای آدمی همچون چشم است که بی‌دستور او حق ندارد قدمی بردارد. آری عقل هم مانند چشم گاهی محتاج به راهنماست ولی به هر حال ما از خرد بی‌نیاز نیستیم.

و بعبارت دیگر مانند قوانین ریاضی است که برای یافتنش محتاج به آموزگار هستیم ولی درس همین آموزگار را وقتی می‌توانیم بپذیریم که با عقل درست درآید زیرا اگر عقل در کار نباشد آموزگار حق خواهد داشت بگوید یکی از قوانین ریاضی این است که شما نیمی از مال خود را بدهید بمن تا حلال شود؟!.

راست است که فکر آدمی کوتاهتر است از اینکه از کارهای خدا سر درآورد ولی کار خدا غیر از راه خداست کار خدا برای خود است و

ربطی بما ندارد ولی راه خدا برای ماست و باید آنرا ببینیم و پیش رویم نه اینکه چشم خود را بر هم گذاریم و مانند کوری دنبال دیگران بیفتیم و هر چه بما گفتند بگوییم (جاهل را بر عالم بحثی نیست؟!).

درباره نقص عقل این را می‌توان گفت که گاهی بچیزهای دیگری جامه‌ی خرد می‌پوشانند و آن را عقل می‌نامند ولی با کمی دقت آنها را هم می‌توان شناخت و چنانکه خواهیم دید همین کار را با دین و بلکه با حس نیز می‌کنند.

اینها عبارتند از عادت و تقلید و وهم و سودجویی و عکس العمل اینها ولی از همه مهم‌تر همان عادت است چنانکه بسیاری از همین عقیده‌های ما را عادت برپا نگاه داشته و نام آنرا عقل نهاده‌اند.

عادت با عقل نسبت معکوس دارد یعنی در مردمان کم‌فهم و زنان نیرومندتر است و باید هم اینطور باشد چون اینگونه کسان نمی‌توانند هر چه را می‌شنوند و در ترازوی خرد بسنجند ناچار باید عادت در آنها قوی باشد تا هر ساعت به رنگی در نیایند.

عادت گاهی با هم یکی می‌شود و در حس نیز تصرف می‌کند. من خود بیش از ده سال و در هر روزی چند بار ناظر چنین موضوعی بوده‌ام تا آنکه صاحب کار خود به اشتباهش پی برد و آنرا ترک کرد. بسیاری از خوانندگان این را شنیده‌اند که پیش از دوره‌ی رضاشاه در مشهد سنگهای (متوسط) بزیارت می‌آمد و کسانی می‌گفتند ما اینرا بچشم خود دیده‌ایم و حال آنکه در جلو چشم مردم آنرا با دست می‌آوردند و در عین حال فریاد می‌زدند: پس روید به کوری! چشم دشمنان سنگ بزیارت می‌رود!! و بگفته‌ی یکی از دوستان در دوره‌ی دیکتاتوری سنگها هم از زندان مختاری ترسیدند و دیگر بزیارت نیامدند!! در همین شب ۱۹ رمضان که می‌گفتند دو نفر به هم چسبیده‌اند مدرکش را که می‌پرسیدند یا می‌گفتند خودمان دیده‌ایم یا می‌گفتند از آدم معتبر شنیده‌ایم. حال شما از همین جا می‌توانید بدست آورید که این همه معجزه‌ها که نقل می‌شود علت حقیقتش چیست.

۸- می‌گویند: این خرافات در همه جای دنیا هست و بجایی هم ضرر ندارد پس این چه کاریست که بیهوده مردم را از خود برنجانیم.

می‌گویم: اگر این اشکال درست باشد اول به پیغمبر وارد است که برای بت پرستی آن همه خونریزی کرد. مردم عربستان چند پاره چوب و سنگ بنام بت در خانه‌ی کعبه گذاشته بودند و آنها را خدا هم نمی‌دانستند بلکه وسیله و شفیع نزد خدا می‌شمارند این بکجای دنیا ضروری داشت که پیغمبر ۲۳ سال وقت گرانبهای خود را صرف آن نمود.

برای این بود که می‌دانست توجه بشر یک نیروی گرانبهای است که همه‌ی پیشرفت‌های زندگی از اثر آنست اگر به کوه رسد از هم می‌پاشد و اگر بدریا رسد از هم می‌شکافد پس چه ضروری است از این بالاتر که چنین نیرویی بیهوده صرف بت یا نخل علم و قبر شود.

برای چیست که امروز شرق زیر دست غرب افتاده هندوستان چه چیزش کم از انگلستان است و یا فنلاند چه چیزش بیش از ایرانست چرا او چنانست و این چنین برای این است که آن توجهش بیشتر بکار و کوشش است و این بخرافات. شاید بگویید خرافات چه منافاتی با کار و کوشش دارد می‌گویم این قانونی است مسلم که هر نیرویی (مانند آب نهر) هر اندازه متوجه یک سمت شود به همان نسبت از سمت دیگر کم می‌شود تا قطع گردد (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ) [الأحزاب: ۴].

باید این موضوع را با چند مثالی روشن کنم:

در ایران کم و بیش هزار هزار کتاب در مصیبت و زیارت و مانند آن چاپ شده تا جایی که شما در هر دهی بروید می‌بینید آن روستایی که کوره سواد پی‌دا کرده یکی یا بیشتر از این کتابها را در تاقچه دارد ولی در همین کشور فلاحتی اگر کتابی در کشاورزی چاپ شود خریدار آن انگشت شمار است.

اگر زنی در خواب ببیند و یا بخاطر بگذرد که بالای قله‌ی کوهی جای ثم دلدل را دیده است یکبار می‌بینید شهری از جا تکان می‌خورد و با سیل نذر رو به آن می‌رود ولی اگر یکدسته سرباز برای نگاهداری جان شما در برابر دشمن ایستاد تا کشته شد آخرین قدردانی که از آنها شود یک مجلس یادبود است آن هم از طرف وزارت جنگ نه از طرف توده!!

شما بسیار دیده‌اید کسانی را که در نهرها رخت می‌شویند و خاکروبه می‌ریزند و یا خزینه‌های عمومی را آلوده می‌کنند شاید گمان کنید که اینها مردمی هستند بی‌تربیت ولی اینطور نیست بیشتر اینها تربیتشان کامل

است ولی در راه دیگر چنانکه می‌بینید همینها به آب کمتر از کر دست نمی‌زنند و از دیگران هم جلوگیری می‌کنند. شما بسیار دیده‌اید کسانی را که زراعت را زیر پا می‌مالند و یا نهالها را برای بازی یا چوب دستی می‌شکنند (و در نتیجه‌ی همین کار زشت چه بسیار نهل هایی که استعداد درخت کاری دارد و بیکار افتاده است).

شاید شما اینگونه مردم را بی‌قید و بی‌پروا بدانید ولی اینطور نیست زیرا اینها وقتی از یک زیارتگاهی بیرون می‌آیند پس پس بر می‌گردند که مبادا به قبر بی‌احترامی شود همینها اگر خورده نانی را زیر پا ببینند بر می‌دارند و چه بسا آن نان آلوده را می‌خورند که با برکت خدا بی‌احترامی نشود!! چرا؟ بر [ای] اینکه اینها را به احترام قبر یا خورده نان متوجه کرده‌اند ولی در آن موضوع چیزی نگفته‌اند.

اما اینکه می‌گویند این خرافات در همه جای دنیا هست این سخن بدان می‌ماند که بگویند بیماری در همه جا هست پس باید آن را بحال خود گذاشت.

خرافات هم مرضی است روحی در هر توده که زیادتر باشد به همان نسبت در زندگی عقبتر است باور ندارید به وضع کشورهای ایران و ترکیه، یا چین و ژاپون، یا هندوستان و روسیه، نگاه کنید.

۹- می‌گویند خرافات بهتر از لجام گسیختگی است زیرا می‌بینیم مردمان خرافی از دیگران هم درست‌ترند و هم خیرات و مبراتشان بیشتر است.

می‌گوییم از این عبارت این طور بدست می‌آید که ما دو راه بیشتر نداریم یا باید خرافی باشیم یا لجام گسیخته و حال آنکه دو راه دیگر هم داریم یکی آنکه نه خرافی باشیم نه لجام گسیخته بلکه پیرو حقیقت باشیم نمونه‌اش همان راهی است که مردم در صدر اسلام می‌رفتند که هم پاک بودند و هم خرافات نداشتند دوم آنکه هم خرافی باشیم و هم لجام گسیخته و آن راهی است که ما امروز می‌رویم چنانکه می‌بینید مردم امروز از اداری و تاجر و کاسب رفتار و اخلاقشان چگونه است با این حال با هر یک که گفتگو کنید می‌بینید همه دیندارند از یک طرف از راه خیانت و احتکار و اختلاس پول بدست می‌آورند و از طرف دیگر همین پول را

صرف روضه و زیارت می‌کنند و اگر هم قدری مقدس‌تر باشند اول آن را دست گردان و حلال می‌کنند و بعد زیارت می‌روند!!

یک زمانی بود که مردان هفتاد ساله مانند دختران چهارده ساله با چشم [و] گوش بسته بودند جز جلاءالعیون وجودی کتابی نداشتند و جز ملا دانشمندی نمی‌شناختند از اینرو اگر به مردم می‌گفتند ماست سیاه است می‌گفتند از قدرت خدا چه بعید است بخصوص اگر یک جمله‌ی عربی هم بدنبالش می‌آوردند (نمونه‌ی حدیث دیده شود). در آن زمان آسان بود خرافات را با درستی نگاه داشت ولی اکنون در فکر مردم یکی تکانی پیدا شده در نتیجه نه مانند پیش در عقیده‌ی خود پابرجایند نه آن اندازه فکرشان نیرومند شده که بتوانند درست را از نادرست جدا کنند ناچار این تزلزل بر نقطه ضعف وارد می‌شود که عبارت است از همان جایی که پای نفع مادی در کار است ولی این خرافات چون بنفع آتی آنها کاری ندارد بلکه خود سرپوشی روی آنها می‌گذارد این است که بر جا مانده و این بی‌قیدی و لجام گسیختگی هم بر آنها علاوه شده است.

و اما خیرات و مبرات اینان هم گرچه زیاد است ولی خواهیم دید که برای چگونه کارهایی است و نتیجه‌اش چیست.

گفتار دوم: امامت

دین امروز ما امامت را پس از نبوت می‌شمارد ولی در عمل آن را خیلی بالاتر می‌شمارد زیرا ما و شما هیچ نشنیده‌ایم که پیغمبر کوری را شفا یا بیماری را خوب کرده باشد و ندیده‌ایم که کسی به نام پیغمبر نذری کند ولی اینها و مانند اینها را درباره‌ی امام و امام زاده بسیار شنیده و دیده‌ایم پیغمبر می‌گوید من مالک سود و زیان خود نیستم ولی اینها می‌گویند (جهان اگر فنا شود علی فناش می‌کند).

این مسلم است که امام هرچه باشد از پیغمبر پایینتر است پس چه شده است که برای فضائل ائمه و سادات اینهمه مجلس‌ها برپا و کتاب‌ها نوشته شده ولی درباره‌ی پیغمبر معمول نیست آیا علت اینها را جز هم چشمی و لج بازی چیز دیگری می‌توان دانست. ما خود بیماری داشتیم نوبه‌ای وقتی تب می‌کرد پرستارش می‌گفت چه کنیم خدا خواسته و چون خوب می‌شد می‌گفت از برکت ائمه‌ی اطهار راحت شد، بعدها دیدم این طرز فکر عمومی است که پیشامدهای بد را از خدا و پیشامدهای خوب را از ائمه می‌دانند و پیغمبر را هم از هیچ طرف به حساب نمی‌آورند.

می‌دانم که خواهید گفت این حرف‌ها مال عوام است و ربطی به دانشمندان ندارد.

آری این شیوه‌ی ماست که تا کسی در جلو نیست و میدان باز است تا هر جا بتوانیم می‌تازیم ولی همین که یک کسی پیدا شد و گفت چرا زیاده‌روی می‌کنید فوری ده سنگر عقب می‌رویم و می‌گوییم آن زیاده روی کار (عوام) بوده این است که چند حدیث (صحیح) از کتاب کافی در اینجا می‌آوریم و با آنچه قرآن درباره‌ی پیغمبر گفته می‌سنجیم تا ببینیم عقیده‌ی عوام از کجا آب می‌خورد.

ابی حمزه گفت: وارد شدم بر او و دیدم از زمین چیزی جمع می‌کنند گفتم: اینها چیست؟ گفت: خورده‌های پر ملائکه است جمع می‌کنیم و از آن بردی برای فرزندان خود می‌سازم. در جای دیگر است که پس از رحلت پیغمبر جبرئیل برای دلداری فاطمه می‌آمد و او را خبر می‌داد به پیشامدهای آینده و امیرالمؤمنین آنها را می‌نوشت و در جای دیگر

درباره‌ی این مصحف می‌گوید سه برابر قرآن شما است و قسم به خدا نیست در آن از قرآن شما حرفی ولی در قرآن می‌گوید وحی را روح الامین بر (قلب تو) می‌فرستد و هیچ نامی از وحی آوردن جبرئیل و یا (پر و پشم آن) در میان نبوده و به علاوه اگر این احادیث صحیح راستی صحیح باشد پس اسلام بجای یک پیغمبر چهارده پیغمبر خواهد داشت!!

و نیز در کافی است که زراره گفت از امام چیزی پرسیدم جوابی داد و دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد و باز دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد بعد گفتم سه نفر از شیعیان شما یک چیز از شما پرسیدند و شما سه جواب دادید؟ گفت: برای این است که اختلاف میان آنها افتد و شناخته نشوند. و در چند حدیث دیگر جوابی به این مضمون داده شده که این اختیاریست به ما واگذار شده: (هُذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۳۹) [ص : ۳۹] اگر این احادیث هم صحیح باشد دیگر چه عرض کنم؟!.

کتاب‌های تفسیر بسیاری از آیات قرآن را به امامت تاویل کرده‌اند تا جایی که بعضی از آنها کلمه‌های صلات و زکات و ابل و بعوضه قرآن را هم تفسیر به علی کرده‌اند اگر امامت راستی تا این اندازه مورد توجه قرآن بود چرا برای یکبار هم شده این موضوع را آشکار نگفت که اینهمه جنگ بر سر این کار نشود.

می‌گویند پیغمبر می‌ترسید از اینکه بگوید و مردم نپذیرند و حال آنکه خود قرآن و تاریخ پیغمبر گواه است که هیچ محافظه کاری (یا تقیه) در کار خود او نبوده. و آنکه شما که صدها حدیث از پیغمبر نقل می‌کنید که این موضوع را صریح گفته پس دیگر این سخن چه معنا دارد. و نیز می‌گویند امامت در قرآن بسیار تصریح شده ولی آنها را انداخته‌اند یا تغییر داده‌اند و امام زمان که آمد قرآن درست را می‌آورد. ببینید برای اینکه شاخه را از دست ندهند چگونه ریشه را می‌زنند خوب اگر اینطور باشد پس دیگر قرآن با تورات چه فرق خواهد داشت. یک دلیل بزرگ بر راستگویی پیغمبر قرآن است و دلیل دیگر اثر گفته‌های او است در همراهانش آنرا می‌گویند که تغییر کرده و اینرا هم می‌گویند: «ارتد الناس بعد رسول الله إلا ثلاثة».

ما اگر با نظر حقیقت‌جویی قرآن و تاریخ صدر اسلام را نگاه کنیم می‌بینیم که امامت در اول یک امر خیلی ساده یا سیاسی بوده که قرآن و مسلمین درباره‌ی آن ساکت بوده‌اند ولی بعدها که زمامداران ایران دیدند نمی‌توانند زیر بار خلفاء عرب یا ترک بروند و باید از نیروی توده برای ایستادگی در برابر آنها استفاده کنند امامت را به این رنگها در آوردند و ما هم که این عادت را همیشه داشته‌ایم که رو به هر طرف بیافتیم می‌رویم تا جایی که توانایی داریم اگر بخواهیم از علی ستایش کنیم او را می‌بریم تا جایی که (کتاب فضل او را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری) و اگر بخواهیم از عمر چیزی بگوییم می‌رویم تا آنجا که خودتان بهتر می‌دانید.

آب یک جو اگر از یک سرچشمه باشد هر چه پایینتر آید اگر کمتر نشود زیادتر خواهد شد حال شما کتابهایی را که درباره‌ی امامت نوشته شده بترتیب تاریخ با هم بسنجید و یا یک کتاب از پیش از دوره‌ی صفویه و یک کتاب هم از بعد از آن پهلوی هم بگذارید آنگاه می‌بینید که هر چه پایینتر می‌آید غلو آنها بیشتر و حجمشان بزرگتر می‌شود شما کتاب مقتل سید ابن طاوس را با جلد دهم بحار و آن را با اسرار الشهاره‌ی دربندی بسنجید آنگاه از خود بپرسید علت اینهمه اختلاف چیست اینها را که دربندی نوشته از کجا بدست آورده که سید ابن طاوس یا مجلسی به آن دسترسی نداشته.

یک زمانی سیاست اینطور اقتضا می‌کرد که برای استقلال ایران و یا نگهداری آن در برابر دو دشمن نیرومندی مانند عثمانی و ازبک مردم را بوسیله‌ی گریه و زیارت و دسته و گنبد و قبر، بتکان بیاورند ولی چه کنیم که آن سیاستداران با سیاستشان رفتند و نابود شدند و دنیا هم قرن‌ها پیش رفت ولی این بدعتها همچنان برای ما ماند و معلوم نیست تا کی باید گرفتار اینها باشیم. اینکه قرآن می‌گوید ستمکارترین مردم کسانی‌اند که بخدا دروغ ببندند برای همین است که هر چه رنگ دین بخود گرفت پایدار می‌ماند این است که می‌توان گفت که اگر شهری را بنام سیاست ویران کنند بهتر است از اینکه بدعتی بنام دین بسازد. آنهمه خرابیها، غارتها، جنگها، قحطیها که در گذشته واقع شده امروز جز در تاریخ از آنها اثری نمی‌بینیم ولی آن بدعتهایی که برای پیشرفت سیاست بنام دین ساخته شده

همچنان برپاست و بهمین نسبت هم آنانکه با بدعتی نبرد می‌کنند کارشان سودمندتر و پاداششان در پیش خدا بیشتر خواهد بود. من خوب می‌دانم که خواندن این مطالب برای آنانکه امامزاده را در دستگاه خدا همه کاره یا وزیر دربار می‌دانند چه اندازه دشوار است ولی چه باید کرد آیا می‌توان این گرفتاریها را همچنان دید و خاموش نشست راست است که ما گرفتاری‌های بزرگتر از اینها هم داریم ولی چیزی که هست مردم چون می‌دانند آنها گرفتاریست ناچار در فکر اصلاح هستند اما اینها را گذشته از اینکه نشناختند بزرگترین وسیله‌ی سعادت دنیا و آخرت می‌دانند. این گرفتاریست که هر اندازه هم کوچک باشد باز خیلی بزرگ است.

ایرانیان چنانکه دیدیم خدا و پیغمبر را فدای امامت کرده‌اند و چنانکه خواهیم دید زندگی و کشور و مال و وقت خود را هم روی این کار گذاشته‌اند و حال آنکه امام هر که باشد تنها برای زمان خود امام است نه زمانهای دیگر چنانکه در کتاب کافی رسیده «کل إمام هاد للقرن الذی هو فیهِ». و اگر کتاب نهج البلاغه را هم مدرک قرار دهیم خود امام علی ابن ابی‌طالب در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد می‌گوید شورای مهاجر و انصار اگر کسی را امام گردانید همان رضای خداست (رجوع شود به نامه‌ی ششم از قسمت کتاب‌ها) ولی ما در صدد بیان این موضوع نیستیم زیرا نه بحال ما سودی دارد نه با اینهمه غرض‌هایی که دو طرف بکار برده‌اند می‌توانیم درست از چگونگی کار آگاه شویم ولی آنچه مسلم است این است که امام خیلی پایینتر است از پیغمبر و خود پیغمبر هم بحکم قرآن بشری است مانند دیگران که نه غیب می‌داند و نه باب الحوائج است و نه کور شفا می‌دهد و تنها فرقی با دیگران همان وحی است و این گفتگوها هم که پیدا شده زاینده‌ی سیاست و بزرگ شده‌ی تقلید و بر پا مانده‌ی عادت است.

دین امروز ما عزاداری را یکی از بهترین کارها دانسته تا جاییکه در حدیث ثواب آن را برابر شمرده با هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد با پیغمبر خدا!!

و ثواب هر نبی و رسول و صدیق و شهیدی که مرده یا کشته شده!! از روز خلق دنیا تا قیامت!! خواهش دارم یکبار دیگر این حدیث را بخوانید و ببینید دروغ و گزافه از این بالاتر هم می‌شود بر خدا بست!! راستی اگر

اختیار بهشت و جهنم بدست یک کودک بیخردی باشد چنین کاری خواهد کرد؟!.

شاید برای کسانی که گوش‌هاشان از شنیدن این گونه گزافه‌ها پر شده این سخن هم هیچ تازگی نداشته باشد و بگویند (از قدرت خدا چه بعید است) ولی دیگر فکر نمی‌کنند که خدا غیر از قدرت عدالتی هم دارد شما می‌توانید لیره را بجای ریال خرج کنید ولی آیا این کار را خواهید کرد؟! اگر ان‌شاءالله روز قیامت شما آقای عزادار رفتید به بهشت و آن بالا بالاها بهشت را بشما دادند (آرزو بجوانان عیب نیست) و بموجب این حدیث هم شهدای بدر و احد و همه پیغمبران را زیر دست شما قرار دادند!! بالا غیرتاً شما خودتان آنجا خجالت نمی‌کشید اگر شهدای بدر به خدا اعتراض کردند که ما در موقع ضعف اسلام بیاری آن برخاستیم و بنای آنرا با خون خود بالا بردیم پس چطور ما را هزار درجه پایینتر از آن آقای عزادار جا دادی آیا شما خودتان باز روی نشستن آنجا خواهید داشت.

خواهید گفت که یادبود و احترام بزرگان گذشته که کاریست خوب حالا بر فرض هم این احادیث دروغ باشد اصل این کار که بد نیست می‌گویم بعضی از سوداگران برای هر کالای خود یک نمونه‌ی خوبی دم دست می‌گذارند. در هنگام گفتگو آن را نشان می‌دهند ولی در هنگام عمل یعنی تحویل کالا چیز دیگری می‌دهند. دین امروز ما هم بهمین حال درآمده چنانکه در همین موضوع می‌بینیم هنگام گفتگو بخصوص با مردمان کنجکاو می‌گویند این زیارت و عزاها برای یادبود و احترام است و دیگران هم دارند ولی پای عمل که بمیان آید می‌بینیم بساط دیگری است. از یک طرف در هر شهر و دهی آنهمه عزاخانه با اسباب کودکانه ساخته‌اند و در هر سال چندین بار با حرکات کودکانه‌تری براه می‌افتند از طرف دیگر چند ماه از سال را برای عزاداری قرار داده‌اند و سپس به همین هم قانع نشده‌اند و برای اینکه همیشه این یاسین را بگوش مردم بخوانند گفتند «کل یوم عاشوراء» باری اگر از این همه وقت و خرجی که در این راه صرف شده و می‌شود یک نتیجه‌های خردمندانه می‌گرفتند بد نبود ولی شما می‌بینید که به جای بیدار کردن مردم این دروغهای شاخدار را در مغز مردم جا می‌دهند و در نتیجه نیروی خرد این توده را راستی از کار انداخته‌اند این است که رسواترین دروغها را بنام دین می‌پذیرند ولی به حقایق علم و زندگی طعنه‌ها می‌زنند!!.

نتیجه آنکه بر فرض آنچه درباره‌ی امامت می‌گویند درست باشد این زیاده‌رویها غلط است زیرا در هر راهی و بخصوص در راه خدا نام شخص باید گم باشد. امامت که به جای خود، خود نبوت را هم نباید جزء دین شمرد زیرا آنان راهنمای دین‌اند نه جزء دین. چنانکه اگر کسی راهی را به شما نشان داد او راهنمای مقصود شما است نه جزء مقصود این است که شما از او تشکری می‌کنید و پی کار خود می‌روید حال اگر بخواهید بجای پیمودن راه خود را سرگرم راهنما کنید ناچار از مقصود باز می‌مانید چنانکه ما امروز باز مانده‌ایم. و این هم که می‌گویند باید اول شخص را بشناسیم تا گفته‌هایش را باور کنیم درست نیست زیرا معرف هر کسی از راهنما و مهندس و پزشک و نجار و آهنگر همان کار اوست نه شخص او. اگر این گفتگوهای بیهوده که بر سر نامها و شخصها می‌شود بر سر منظور اصلی که توحید است و تقوا می‌شد هم زودتر این اختلافها برداشته می‌شد و هم بهتر پیشرفت داشت (تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ) [آل عمران: ۶۴].

گفتار سوم: روحانی

دین امروز ما می‌گوید فقیه در زمان غیبت جانشین امام است. بر این سخن چندین اشکال فقهی و عملی وارد است که برای اختصار آنها را حذف و بهمین اکتفا می‌کنیم که اگر این نیابت تنها برای بیان احکام است که مسلم بر خلاف مقصود شما است و اگر برای ولایت و حکومت نیز هست در این صورت ما در هر محله و گاهی در یک خانه چندین شاه خواهیم داشت چنانکه اکنون هم همه‌ی فقها تا جایی که دسترسی دارند در این کار دخالت می‌کنند. گذشته از این که هر کسی را بهر کاری ساختند. فقیه و کشورداری همچون پزشکی و میکانیکی است که هیچ با هم ربطی ندارد و پس از همه‌ی اینها تازه طبق همان مبانی فقهی هم این ادعا (که حکومت حق فقیه است) هیچ دلیل ندارد بعضی می‌گویند لازم نیست حکومت دست فقیه باشد بلکه دست هر کسی که هست بماند ولی از فقها اجازه بگیرند چنانکه بعضی از شاهان پیش همین کار را می‌کردند و در قانون اساسی ایران هم گفته شده.

می‌گوییم این اجازه اگر تنها از نظر تشریفات یا برای تبرک است اینکه نتیجه‌ی عملی ندارد با اینحال برای خالی نبودن عریضه من به مجلس و دولت اجازه می‌دهم که هر کاری را برای کشور و مردم مفید می‌دانند انجام دهند!! و اگر برای این است که راستی همه‌ی کارهای کشور را به این دستور انجام دهند این چیزی است نشدنی و به عبارت دیگر دور لازم می‌آید زیرا به این حساب بودن قانون و مجلس بسته به اجازه‌ی فقیه است و با بودن فقیه هم قانون و مجلس و دولت معنا ندارد (گفتار حکومت و قانون دیده شود).

دین امروز ما می‌گوید باید تقلید از مجتهد زنده کرد و در نتیجه همین که مجتهدی مُرد گفته‌ها و رساله‌ها و وقفه‌هایی را که مردم صرف آموختن آنها کرده‌اند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخرند و مدتها وقت صرف آموختن آنها کرده‌اند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخرند و مدتها وقت صرف آموختن آن کنند چرا؟! دلیل این کار چیست؟! خجالت می‌کشم عرض کنم!! برای نیابت اگر مقبوله بدامن خطلة در کار بود ولی

اینجا آن هم نیست بلکه دلیل فعل و عقل برخلاف آن است زیر نقل می‌گوید: «فارجعوا إلی رواة أحادیثنا» اگر حیات شرط باشد پس باید این روایت‌ها را هم کنار گذارید و عقل هم می‌گوید اگر یک عالمی از پزشک یا مهندسی یا فقیه در فن خود کاری را انجام داد و مُرد گفته‌ی او به اعتبار خود باقی است وگرنه هر دانشمندی مُرد باید آثار او را هم مانند رساله‌های عملیه دور ریخت و باز از نو شروع به کار کرد.

شاید کسانی که برکنارند بگویند این کار برای رعایت اقتضای زمان است و خود کار نیکی است ولی اهل اطلاع می‌دانند که مطلب غیر از این است و دلیلش هم این رساله‌هایی است که پی در پی عوض می‌شود ببینید در رساله‌های بعد کدام رعایتی از زمان شده که در رساله‌های پیش نبوده.

خواهید گفت بیهوده سخن به این درازی نشود چگونه ممکن است چنین حکمی را بی‌هیچ دلیل از پیش خود درآورد آری در دنیا هر کس هرگونه ادعایی کند می‌گوید دلیل دارم ولی در برابر هم خدا یک ترازویی به ما داده به نام عقل که اگر از بند هوس و عادت و تقلید آزاد باشد به آسانی درست را از نادرست می‌شناساند برای این حکم هم یک دلیل موهوم و کشداری درست کرده‌اند به نام اصل عدم جواز که بهتر است معنایش را هم از خود اهل فن بپرسید تا ببینید احکام دین شما بر روی چه پایه‌هایی است. می‌دانم آنان که عمری با اینگونه سخنان بالا آمده‌اند نمی‌توانند باور کنند که مدرک این احکامی که ما صدها سال حکم مسلم خدا می‌دانستیم تا این اندازه سست و بیپایا باشد و شاید گمان کنند که اینها مدرک دیگری داشته که ما نیاورده‌ایم ولی باید بدانند که من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی‌نویسم ما در اینجا یک سلاح داریم و آن حقیقت است پس چگونه ممکن است آن را هم با دست خود بشکنیم من قسم یاد نمی‌کنم ولی به شما اطمینان می‌دهیم که درستتر این کتاب کلمه‌ای برخلاف حقیقت ننوشتیم تا جایی که از جمله‌ها و کلمه‌های گزافه معمولی هم خودداری شده و بلکه بعکس چون می‌خواستیم دلیلهای آن در همه جا روشن و استوار باشد و نیز می‌خواستیم پا از حد ادب بیرون نگذارم خیلی گفتنیها را هم نگفتم.

عنوان دیگری که برای روحانی درست کرده‌اند این است که (هر کس به کفش عالم بگوید کفشک کافر می‌شود) در نتیجه برای روحانی پایه‌ای بس بلند درست شد که هیچ کس نتوانست بقصد اصلاح دستی بسوی این

دستگاه دراز کند گرچه این مطلب در ظاهر به نفع روحانی است ولی در واقع لطمه‌ی بزرگی شد برای دین و دنیای ما بلکه برای خود روحانی زیرا مسلم است که راه خرده‌گیری و چون و چرا بر روی هرچه بسته شود راه فساد بر روی آن باز می‌شود.

آری تنها در کار خدا چون از روی نظام کامل است و از دائره‌ی فکر و اختیار ما نیز بیرون است چون و چرا معنا ندارد ولی در جای دیگر ما خود می‌بینیم که نتیجه‌ی آن بعکس است. در کار حکومت زبان مردم را بستند راه فساد باز شد در کار امام حسین گفتند هر که چون و چرا کند پشت پا می‌خورد آنهمه کارهای بیخردانه بنام او درست شد در زمینه‌ی دین راه خرده‌گیری را بستند چه دروغهای شاخداری پیدا شد و چه بارهای سنگینی بنام دین بر دوش مردم گذاشتند. و درباره‌ی ملا هم گفتند (هر کس به کفش او بگوید کفشک کافر می‌شود) در نتیجه باینصورت در آمد.

آب که از سرچشمه بیرون آمد باید برای آن راه خردمندانه‌ای باز کرد و از آن نتیجه گرفت ولی اگر کسی بخواهد با زور جلو آنرا بگیرد که بیرون نیاید خواهی نخواهی از یک گوشه سر درمی‌آورد و در نتیجه هم به هدر می‌رود و هم خرابیش بیشتر خواهد شد. کسی هم که بخواهد با زور جلو دلیل و منطق را بگیرد چند گاهی می‌تواند ولی با خرابی بیشتر از طرف دیگر سر در می‌آورد.

رضاشاه جلو قلم و زبان مردم را گرفت ولی همین که رفت و نام آزادی بمیان آمد مردم یک درجه هم از دموکراسی گذشتند و سه مکراسی شدند و نیکی‌هایش را هم فراموش کردند ملا هم وقتی میان خود و توده آن سد آهنین را گذاشت همین احساسات از کلکته و مصر و قفقاز و جاهای دیگر بصورت بدتری سر در آورد تا کار بجایی رسید که همان وقت‌ها یک ملا که از خیابان می‌گذشت چه متلکها می‌شنید و یقین چند برابر آن را در دل داشتند تا یکی را بزبان می‌آوردند همه بیاد داریم آن روزها می‌گفتند ملا را سوار اتوموبیل نمی‌کنیم و اگر در راه پنجر می‌شد از قدم او می‌دانستند ولی در چند سال اخیر در اثر اصلاحات رضاشاه آن بدبینیها رفت و این احترام امروزی هم دنباله‌ی همانست و اکنون هم اگر وقت را غنیمت ندانند و بجای فکر اصلاح در فکر بستن زبان مردم باشند بی‌گفتگوست که این بار به صورتی بدتر از پیش در خواهد آمد باور ندارید این مطلب را بخاطر سپارید تا درستی این سخن را با چشم خود

ببینیم.

عنوان دیگری که برای روحانی درست شده و باعث فساد این دستگاه گردیده این است که امروز روحانی خرج خود را بی‌واسطه از دست توده می‌گیرد در نتیجه ناچار است که همیشه به میل توده سخن بگوید یا دست کم بر خلاف میل او سخنی نگوید و این دو عیب بزرگ دارد.

اول آنکه درمیان توده فکرهای غلط زیاد پیدا می‌شود ولی چون بنام (عوام) است ماندنی نیست اما پس از قبول یا سکوت ملا این فکر غلط تسجیل خواهد شد و هر کس مجبور است آنرا بپذیرد و به ارث برای فرزندان خود گذارد چنانکه همین مطلب خود باعث پیدایی خرافات بسیاری گردیده.

دوم بجای آنکه توده تقلید ملا را کند ملا مقلد توده خواهد شد و حال آنکه اگر توده راه را می‌دانست دیگر روحانی برای چه می‌خواست.

روحانی یعنی پزشک روح و پزشک هم کارش در بدن است و سوختن و دادن دواهای تلخ و تند و اگر بخواهد به میل بیماران خود دوا و غذا دهد کافه‌چی خواهد بود نه پزشک. روحانی هم کارش نبرد با پندارها و بیرون کردن خرافات از مغزها و پاک کردن دین از دروغ‌هاست و اینها همه برخلاف میل توده است.

اکنون کی است که خود را برای چنین سختیها آماده کند و تازه جواب گرسنگی زن و فرزند را هم بدهد.

روحانی هم بنده‌ی خداست و از قانون طبیعت بیرون نیست وقتی دید شتر در خانه‌ی آن کس زانو بزمین می‌زند که محافظه‌کارتر است وقتی دید لیره‌ها و بارها و احترام‌ها پیش آن کس می‌رود که خرافی‌تر است وقتی دید در روضه و منبر آنکس جلوتر است که دروغ بهتر بباقد و در برابر، ملای دیگری که هم از تراز همانهاست چون به میل توده سخن نگفته برای نان خالی هم درمانده است از همین جا درس کار خود را برای همه‌ی عمر می‌خواند.

یک مثال روشن: امروز همه می‌دانند که قمه زدن خلاف شرع است همه می‌دانند که این روضه‌های امروز بیشتر دروغ است و دروغ بر خدا و پیغمبر هم بدترین دروغ‌هاست با این حال چرا یک ملا جرأت ندارد مردم را از این کار باز دارد برای آنکه می‌داند اگر چنین حرفی از دهانش بیرون آید نانش سنگ خواهد شد.

روحانی اگر آنچه را می‌دانست می‌توانست بگوید کار دین و زندگی ما خیلی بهتر از اینها بود ملا اگر از قطع نان خود نمی‌ترسید این اسرار در پشت پرده نمی‌ماند و به مثل معروف کسی می‌تواند شتر را از بام پایین آورد که خودش بالا برده. اصلاح این کار هم بیشتر بدست خود ملا است نه رضاشاه و نادر و مانند آنها آری نیروی مادی هم برای پیشرفت اینکار لازم است ولی به شرط آنکه نیروی معنوی جلوتر رفته باشد و دل‌های مردم را برای پذیرفتن آماده کرده باشد.

در دفعه‌ی پیش که این گفتار را می‌نوشتم روز عاشورا بود ناگهان دیدم از بیرون صدای هیاهو بلند شد بیرون آمدم دیدم گفتگو از داستان دسته‌ی امروز در جلوی شهربانی (اهواز) است در اینجا کار به شرح داستان ندارم که به کجا کشید مقصود شرح حال این مردم بود که از پراکنده شدن این دسته چنان افسوس‌ها می‌خوردند که تو گویی سپاه مدافعی از جلو لشکر مهاجمی فرار کرده. آسیبی را که به آنها رسیده بود از معجز امروز و شقاوت آنها می‌دانستند و آسیبی را که به اینها رسیده بود اجرش را از ام البنین می‌خواستند و چون شب پای رادیو نشستم دیدم رادیو تهران بجای پشتیبانی از دستوری که خود دولت داده شروع کرد به همان روضه‌ها و گزافه‌هایی که می‌دانیم.

مزد گرفتن برای بیان احکام دین گذشته از آنکه باعث فساد دین است بگفته‌ی خود فقها هم حرام است و این گونه کسان تنها می‌توانند از بیت المال حقوق بگیرند نه از مردم چنانکه امروز هم می‌دانید کارکنان دولت باید کار مردم را انجام دهند ولی مزد خود را باید از خزانه بگیرند زیرا اگر مردم بگیرند گرچه پیشرفت کارها بیشتر است ولی چنانکه درباره‌ی دین و روحانی دیدیم گردش کارها یکسر روی غرض‌های شخصی خواهد افتاد و زیان این کار خیلی بیشتر است.

اشتباه نشود این معنا غلط است که دولت در کار روحانی دخالت کند زیرا در این صورت باز پیراهن عثمان به دست خواهد افتاد و بعلاوه آنان هم زیر بار دولت نخواهند رفت چنانکه دولت از درست کردن دانشکده‌ی معقول و منقول شادی همین نظر را داشت ولی دیدیم این دانشکده هم یکی از کارخانه‌های پشت میز نشین سازی شد.

برای این کار تنها راهی که به خاطر می‌رسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست این است که امروز در کشور ما موقوفات زیادی است که مصرفش روزه و مانند آن است اگر درآمد آنها با نظارت یک رئیس

روحانی و سازمانی درست ولی غیردولتی در این راه صرف شود هم مال وقف به مصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه به دین و زندگی شده ولی اگر توده همین است و روحانی هم همین نه بر مرده بر زنده باید گریست.

شاید بگویید تو یا مجتهدی یا مقلد اگر مجتهدی حرفهایت برای خودت حجت است و به درد دیگران نمی‌خورد و اگر مقلدی جاهل را بر عالم بحثی نیست و به عبارت دیگر این فضولی‌ها به تو نمی‌رسد. آری این سخن درست است ولی برای راه نه برای نتیجه یعنی شما اگر جامه‌ی خود را به خیاط دادید بدوزد نباید بگویید آن را چگونه ببرد و بدوزد ولی جامه را که به شما داد باید به اندام شما راست باشد وگرنه بر شما است که بگویید چرا وقت و پول و جامه‌ی من را خراب کردی شما هم با قانونگذار نگویید که حکم را چگونه و از چه راه بیرون آورد ولی حکمی را که به شما داد باید با حکم عقل و آیین طبیعت که حکم مسلم خدا است راست بیاید وگرنه مانند امروز می‌شود که برای یک آیه: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) [البقرة: ۲۲۲] که دستوری است خیلی ساده و حدودش را هم هر کسی می‌تواند با فطرت خدادادی خود بفهمد چند برابر قرآن کتاب نوشته می‌شود تازه نتیجه‌اش هم این می‌شود که آب خزینه‌ی حمام و آب حوض مسجد جمعه با هم‌هی آلودگی‌هایش پاک است ولی پاکیزه‌ترین آبها اگر سر سوزنی از کر کمتر باشد همین که انگشت متنجس به آن رسید نجس می‌شود و یا آبی که به اندازه‌ی یک کر است اگر سگ در آن بشاشد پاک است زیرا زیاد می‌شود ولی اگر از آن بیاشامد نجس می‌شود چون کم می‌شود!!!.

افسوس که عمری با چشم و گوش بسته به سر می‌آوریم و همچون حیوانی که به سنگ گچ کوبی بسته باشند هشتاد سال راه می‌رویم به گمان اینکه عالمی را پیموده‌ایم و اکنون به پشت در بهشت عنبر سرشت رسیده‌ایم ولی چون چشم باز می‌کنم می‌بینم در همان جا که بوده‌ایم هستیم. آری این است سزای آنکه چشم خرد را می‌بندد و هر جا او را ببرند ندانسته می‌رود!.

نتیجه آنکه: هر چیزی در این جهان هر اندازه ارزشش بیشتر باشد وقتی از حد خود گذشت به همان اندازه زیانش بیشتر خواهد شد. پزشک چون جان مردم را نگه می‌دارد از دیگران ارجمندتر است ولی اگر در کار خود بی‌پروایی کند از بدترین مردم است روحانی هم اگر راستی به

وظیفه‌ی خود رفتار کند از پزشک هم بالاتر است زیرا پزشک جان را نگه می‌دارد ولی این روان را که ارزش جان هم به اوست حال اگر همین کس پا را از گلیم خود درازتر کند یا وظیفه‌ی خود را به عکس انجام دهد می‌شود گفت از همه‌ی مردم پست‌تر است روشنتر بگویم ضرر چنین کسی برای یک کشور بیشتر است از نایب حسین کاشی برای یک شهر زیرا او مال را می‌برد و این خرد را او در خانه مردم به ناحق پا می‌گذارد و این در دل مردم آثار او پس از رفتن از میان می‌رود ولی بدعت‌هایی که این نهاده قرن‌ها می‌ماند.

گفتار چهارم: حکومت

دین امروز ما می‌گوید هر دولتی که پیش از قیام قائم بر پا شود باطل است «کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله» می‌گوید کار سلطان و همراهی با آن عدیل کفر است «سألته عن عمل السلطان فقال: الدخول في أعمالهم والعون لهم والسعي في حوائجهم عدیل الکفر» می‌گوید قتال به همراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خون است و بلکه در حدیث صحیح آماده بودن برای جنگ با دشمن را هم نهی کرد.

شگفتا وحشیان افریقا این را می‌دانند که باید مدیری داشته باشند که افراد پراکنده‌ی آنها را گرد آورد و پست‌ترین حیوان‌ها خود را برای ایستادگی در برابر دشمن آماده می‌کنند ولی ما فرقه‌ی ناجیه در میان همه‌ی انسان‌ها و حیوان‌ها یک سخن تازه‌ای بنام دین درست کرده‌ایم که در قوطی هیچ عطاری یافت نمی‌شود و چون دیدند این سخن بقدری بیپاست که همان مردمان زودباوری که هر چیزی را با ساختن یک جمله‌ی عربی می‌پذیرند نخواهند پذیرفت ناچار آن را برنگ‌های دیگری درآوردند که ما یک یک آنها را هم مورد گفتگو قرار می‌دهیم و سپس زیان‌های این عقیده را می‌آوریم.

می‌گویند حکومت باید بدست فقیه باشد و حال آنکه دیدیم به این سخن دلیلی ندارند و بعلاوه هرگاه چیزی را شرط برای چیزی دانستند باید تناسبی میان آنها باشد اگر گفتند مهندس باید ریاضی بداند یا قاضی باید فقیه باشد سخن درست ولی اگر گفتند مهندس باید فقیه باشد شما خودتان باین شرط می‌خندید که چه بستگی میان فقه و هندسه است یک پادشاه، اول باید استعداد ذاتی برای این کار داشته باشد و سپس اطلاعات نظامی و تاریخی و مانند آنرا خوب بداند برای کسیکه یک ساعت وقتش باید میلیون‌ها بکشور نفع دهد چه نتیجه دارد که مدت‌ها وقت خود را صرف کند تا ببیند که آیا مقدمه‌ی واجب، واجب است یا نه!! وانگهی ما می‌گوییم کشور مانند کشتی است ناخدایی می‌خواهد که آنرا از گردابها برهاند و به منزل رساند هر که می‌خواهد باشد ولی اکنون که فقیه

نخواستہ و یا نتوانستہ این کار را انجام دهد تکلیف ما سرنشینان چیست آیا باید خود را به امواج دریا بسپاریم؟!.

می‌گویند حکومت باید دینی باشد. اگر مقصود دینی است که با زندگی بسازد چیست بهتر از این شما هرگاه چنین دینی را از دولت بخواهید بی‌گمان خواهد پذیرفت زیرا دین بهترین پشتیبان برای دولت است و کیست که از چنین پشتیبانی بگذرد و اگر مقصود همین دینی است که امروز در دست ماست بی‌پرده باید گفت که این مانند آدم کاغذی است که تنها می‌توان آنرا در پشت شیشه گذاشت و تماشا کرد و اگر روزی بخواهند آن را از میان اوراق کتاب بیرون آورند و صد در صد به موقع اجرا گذارند همان روز هم باید فاتحه کشور و زندگی را خواند.

می‌گویند حکومت باید از روی عدالت باشد البته این شرطی است که هیچ‌کس منکر آن نیست ولی همه می‌دانیم که اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگری است جایی که تکلیف ارث آدم دو سر و احکام ازدواج (زن جنیه) را تعیین کرده‌اند جایی که احکام مردگان را از دم مرگ تا صور اسرافیل نوشته‌اند برای کاری مانند حکومت که پایهی اول زندگی است و همه‌ی مردم در هر زمانی با آن سر و کار دارند هیچ تکلیفی معین نکرده‌اند.

ما اگر می‌گفتیم چون دولت به وظیفه‌اش رفتار نمی‌کند ظالمش می‌خوانیم و یا چون مالیات را بیهوده خرج می‌کند حرام می‌شماریم این ولخرجی‌ها و این وظیفه‌شناسیها از اول پیدا نمی‌شد. ما می‌گوییم اگر در زمان غیبت انوشیروان عادل به تخت نشیند ظالم است می‌گوییم هر کس که کار دولت را کند چه وظیفه‌شناس باشد و چه وظیفه‌شناس اعانت ظلم و یا عدیل کفر است ما می‌گوییم مالیات را هر کس بگیرد چه کم و چه زیاد حرام است و باید آنرا به همان طرزى که همه می‌دانیم حلال کند ما می‌گوییم تا می‌شود نباید مالیات داد و چون از دست ما رفت مرغی است که به هوا پریده هر جا می‌خواهد برود چون چنین می‌گوییم وضع ما هم چنان می‌شود. قرآن می‌گوید و تجربه هم نشان داده که (که هر گرفتاری به آدمی رسد از خود اوست)^(۱).

۱ - ﴿وَمَا أَصْبَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ [الشوری: ۳۰].

اما زیان‌های این عقیده

مردم را درباره‌ی حکومت گیج و سرگردان کرده.

استقلال و آرامش کشور را سست نموده.

به خزانه‌ی دولت زیانهای بزرگ رسانیده.

کارکنان دولت را به کار سست و بدبین کرده.

فشار هم‌هی این خرابیها بر دوش توده‌ی بینوا افتاده.

کار دولت در ایران بصورت مبهم و بغرنجی درآمد از یک طرف می‌گویند مال و کار دولت محترم است و برای آن قانون‌ها و آیین‌نامه‌ها درست می‌کنند و از طرف دیگر می‌گویند مال دولت مجهول‌المالک و یا بی‌صاحب است و این مقررات هم همه بی‌خود و من‌درآوری است از یک طرف می‌گویند خدمت نظام لازم است زیرا اسلام جهاد را واجب کرده و از طرف دیگر می‌گویند جهاد اسلام چیز دیگر است و اینها چیز دیگر. در این میان مردم بی‌چاره مانده‌اند دودل و سرگردان اگر از آن راه بروند با دینشان نمی‌سازد و اگر از این راه بروند با دنیاشان اگر مالیات و سرباز بدهند به خلاف گفته‌ی دسته‌ای عمل کرده‌اند و اگر ندهند برخلاف دستور کسان دیگر این است که نه به گفته‌ی اینان کار می‌کنند و نه بدستور آنان بلکه هر طرف سود خود را ببیند رو به آن می‌روند زیرا تنها آن کسی حاضر است که یک راه را به هم‌هی سختیها و پستی و بلندیها ببیماید که یک مقصد ثابت و روشنی در پیش داشته باشد ولی آنکه خود نمی‌داند چه می‌خواهد و از همه بدتر این ندانستن خود را هم نمی‌داند ناچار هر طرف را آسوده‌تر دید رو به آن می‌رود.

سربازی که پایه‌ی استقلال کشور روی شانه‌ی اوست یا پاسبانی که آرامش شهر بر عهده‌ی اوست با داشتن این عقیده چگونه فداکاری و جانبازی کند او در سربازخانه و روزنامه‌ها سخن از میهن پرستی زیاد شنیده و سرودهای میهنی را هم خوب آموخته ولی هم‌هی آنها در برابر آن یک کلمه‌ای که به نام دین شنیده هیچ است او نام انجام وظیفه را در روزنامه‌ها بسیار خوانده ولی در گفتگوهای خصوصی دیده هر کسی در این باره سخنی بگوید به او لبخند می‌زنند و آدم صاف و صادقش می‌خوانند او شنیده کار دولت بد است ولی چون (اجباری) آمده گناه ندارد

دیگر علاقمندی چرا!! او شنیده یک زیارت ثواب (هزار هزار شهید) دارد پس جانفشانی برای چه.

فداکاری و جانبازی باریست بس سنگین و تنها کسی می‌تواند آن را به دوش کشد که دارای یک دل و یک اراده و یک راه باشد. برای کسی که فرسخ‌ها راه را با سربالایی زیاد پیموده چه اندازه دلچسب است اگر کسی بگوید بیهوده خود را خسته نکنید و در کنار همین آب و سبزه بنشینید و خوش باشید آیا کی است که در برابر چنین سخنی پایش سست نشود. شما از قرآن آیه می‌آورید که تنزل پول حرام است کسی گوش نمی‌دهد ولی اگر پیرزنی بگوید من در خواب دیده‌ام که دادن مالیات یا خدمت سربازی حرام است بر خود من که نویسنده‌ی این نامه هستم اثر خواهد کرد.

یک ارابه که رو به پایین یعنی مطابق میل طبیعت می‌رود نیروی مخالف کمتر می‌تواند در آن اثر کند ولی هنگامی که رو به بالا می‌رود نیروی کم اثر زیادی خواهد کرد.

وقتی فلان سوداگر و بازرگان می‌خواهند مالیات بدهند می‌بینند پول است نه جان است که آسان بتوان داد اینجاست که تا بشنوند دادن مالیات اعانت ظلم است اگر هم هیچ عقیده نداشته باشند بفر دین می‌افتند. می‌گویند باید مأمور وصول را فریب داد یا به وسیله‌ی رشوه‌ای قانعش کرد که این مالیات را نگیرد یا هر چه می‌شود کمتر بگیرد و چه بسا قسمتی از آن پول و یا همه‌اش را هم به مأمور می‌دهد تا به جیب دولت نرود و دولت هم که گنج آب آورده ندارد ناچار است آن را وصول کند این است از یک طرف دولت به سازمان می‌افزاید و از طرف دیگر مردم به زیرکی خود تازه چون پایه گره است اگر دولت همه‌ی مردم کشور را هم مأمور و بازرس قرار دهد باز آن نتیجه که باید بدست نخواهد آمد.

کارمند دولت یا به دین علاقه دارد یا نه اگر ندارد که حسابی نداریم و اگر دارد این را هم به همراهش تزریق کرده‌اند که کار دولت بد است و پولش حرام پس در اینصورت او اول خود را بدکار و جهنمی دانسته سپس به کار وارد شده حال شما از چنین کسی چه انتظار دارید جز همانکه می‌گوید آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی.

دیگر آنکه چیزیکه آدمی را از روی دلسوزی بکار وامی‌دارد و از خیانت جلو می‌گیرد اول دین است دوم عقل و وجدان چنانکه این هر دو با هم باشند البته اثرش خیلی زیاد است و اگر تنها شوند اثرش کمتر و هرگاه این دو برخلاف هم شوند اثر هر دو خنثا می‌شود. حال در اینجا می‌بینیم عقل می‌گوید فرقی میان کار و مال دولت با دیگران نیست بلکه چون مال دولت مال همه است حفظش لازمتر است ولی دین ما می‌گوید مال دولت مجهول المالک و به تفسیر مردم بی‌صاحب است پس تنها باقی می‌ماند ترس که آن هم در همه جا نیست.

از اینرو می‌بینیم که کار دولت در نظر کارمند برای نفع شخصی شده و در نظر مردم گل بود و به سنبل نیز آراسته گردیده. ما می‌شناسیم کسانی را که برای گرفتن تذکره و رفتن زیارت که به گفته‌ی خودشان مستحب است رشوه می‌دهند که مسلم حرام است. می‌بینیم رسواترین دروغها را همین که نام دین به رویش آمد بی‌چون و چرا می‌پذیرند و بعکس تمام هوش و جربزه و فکر خود را بکار می‌اندازند تا ببینند به کجای قانون و مقررات می‌توان دست انداخت یا مسخره کرد بسیار می‌شناسیم کسانی را که از مال دولت می‌دزدند یا خیانت می‌کنند و از همان پول صرف زیارت و روضه و نذر می‌کنند از اینرو باید دانست که این مردم چنانکه می‌گویند فاسد نیستند بلکه می‌خواهند خوب باشند ولی راه را گم کرده‌اند.

چون غرض از برپا شدن حکومت و دولت آسایش توده است و نگهداری هر حکومتی هم با خود توده است از این رو هر خرابی در این دستگاه وارد شود فشارش بر دوش خود مردم خواهد افتاد.

پس از همه‌ی اینها به خود ملایان نیز از این عقیده آسیب بزرگی رسیده زیرا کسانی که به آنان عقیده دارند چون کار دولت را بد می‌دانند کمتر پیرامون آن می‌روند بعکس بیشتر کسانی وارد کار اداری می‌شوند که بگفته‌ی آنان ارزشی نمی‌دهند یا مخالفند در نتیجه آن شد که دیدیم.

دین امروز ما می‌گوید پول مالیات حرام است و گرفتنش ظلم است و دادنش اعانت بر ظلم و باید بجای آن زکات و خمس گرفت اما زکات باید از نه چیز گرفته شود که عبارت است از طلا و نقره (سکه دار) و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و اما خمس را از صاحبان

تجارت و صناعت می‌توان گرفت ولی مصرفش نصف سهم امام است که باید داد به مجتهد و او هم یا باید بدهد به سادات یا به ملایان دیگر و یا به شخص امینی بسپارد و یا به زیر خاک امانت گذارد!! تا امام زمان بیاید و بردارد و نصف دیگرش هم که یکباره مال سادات است!!.

اینکه گفتیم دستورهای دین امروز ما اگر از میان اوراق کتاب بیرون آید و وارد عمل شود همان روز باید فاتحه‌ی زندگی و کشور را خواند نسنجیده نگفتیم شرط اول برای نگهداری هر توده داشتن قانون مالی درستی است اکنون ببینیم کسانی که می‌گویند همه روی زمین باید زیر فرمان ما باشند آیا با این دستور من درآوری خود چگونه می‌توانند یک توده‌ی کوچک را اداره کنند.

اما زکات چنانکه دیدیم باید از چیزهایی گرفته شود که بعضی از آنها امروز هیچ نیست مانند طلا و نقره سکه دار (اشتباه نشود اسکناس و شمش زکات ندارد) و بعضی از آنها کم است مانند شتر و خرما و مویز و بعضی همه جا نیست مانند گاو و گوسفند و گندم و جو. بنابراین مردم مازندران که زراعت آنها برنج است یا مردم تهران و شهرهای دیگر یا کشورهای صنعتی از چه چیز مالیات بدهند.

اما خمس هم به آن طوریکه گفته شد با زندگی امروز نمی‌سازد چنانکه یکی از درآمدهای مهم امروز که وجودش هم لازم است گمرک است که با این دستور نمی‌سازد و با این حال از زکات عملی‌تر است ولی در برابر دو اشکال بزرگ دیگر دارد اول آنکه حدیث‌های زیادی از صحیح و غیر صحیح رسیده که امام خمس را بخشیده چیزی را که شاه می‌بخشد شیخعلی خان چرا نمی‌بخشد!!!.

در یک کتاب وافی من شمردم شانزده حدیث در این باره رسیده. چه شده است که برای یک حدیث که می‌گوید: «من زار فاطمة بقم فله الجنة» یک چنان بتخانه‌ی بزرگی با آن همه تشریفات برپا کرده‌اید ولی شانزده حدیث صحیح و غیر صحیح هیچ جا بحساب نیامد آفرین بر این دینداری!!.

دوم آنکه مقصود از گرفتن این پول‌ها تنها پول گرفتن نیست بلکه مقصود اصلی تأمین خرج‌های ضروری کشور است و حال آنکه طبق این

دستور چنانکه دیدیم مصرف خمس نه تنها بحال کشور سودی ندارد بلکه خود یک کارخانه‌ی گداسازی بزرگی است.

شما خود اگر فرزندی داشته باشید سالم و بی‌کار حاضر نیستید خرج او را از جیب خودتان بدهید چه رسد بدیگران پس محمد و علی که خود سرچشمه‌ی غیرتند چگونه حاضر خواهند شد که کسانی به فرزندان آنها یا به کسانی دیگر بنام آنها مال بی‌عوض دهند و از این راه دسته‌ی زیادی را بنام دین تنبل و بی‌کار بارآورند.

همراهی مالی با مردمان جوان و تندرست این است که آنها را بکار گمارند تا در برابر کار پول بگیرند پول بی‌عوض دادن باینگونه مردم دشمنی بزرگی است هم با خود آنها و هم با توده و کشور زیرا به این وسیله آنها را تنبل و بیکار خواهند کرد و اگر خوب دقیق شویم می‌بینیم که علت پیدا شدن این همه گدا و مفتخور در این کشور همین خیرات و احسان‌های بی‌جاست.

خنده‌آور است که کسانی پیش خود یا کسانی مانند خود می‌نشینند و می‌گویند اروپاییان قانون‌های ما را برداشتند و مورد عمل قرار دادند تا به اینجا رسیدند یا می‌گویند دنیا اگر این دستورها را عملی می‌کرد چنین و چنان می‌شد آری من می‌توانم در اتاق خود بنشینم و در عالم فرض یا خیال بر روی اقیانوس اطلس یک کشور پهناوری بسازم و برای آن بناهایی با هزار طبقه و در نهایت زیبایی درست کنم ولی تمام این کشور خیالی من را دو کلمه حرف حساب نقش بر آب خواهد کرد. این دستوره‌ای شما هم اگر عملی بود اول باید در کانون خود عملی شده باشد در ایران زیاد بودند پادشاهانی که با اجازه‌ی علما کار می‌کردند چرا آنها این گوهرهای گرانبها را برنداشتند تا به چنگ دیگران افتاد و در نتیجه آنها رفتند و ما ماندیم!! امروز هم که زمامداران و پیشوایان و نویسندگان ما طرفدار اینند!! نگوئید این اصل مهم دین را عملی کنند تا هم وصولش آسان‌تر باشد و هم مردم از پول حرام دولت آسوده شوند.

می‌گویند مردم اگر راستی دیدند یک حکومت ملی و دلسوزی دارند خود پشتیبان آن خواهند شد و این پول‌هایی را که بنام وقف و نذر و وصیت و غیر از اینها در راه دیگر خرج می‌کنند به این راه می‌دهند چنانکه این کار در تاریخ نظیر هم دارد می‌گویم اگر یک توده‌ای تربیت

درستی داشته باشند و یا اگر هم تربیت ندارند باری اخلاق نیک فطری خود را از دست نداده باشند ممکن است چنین کارهایی کنند ولی از چنین مردمی که دستورهای دینیشان چیزهایی است که در این کتاب نمونه‌ی آن می‌بینید چنین انتظاری نتوان داشت از کسانی که خویش و همسایه‌ی خود را گرسنه می‌گذارند و در چنین روزگار سیاهی دسته دسته به زیارت می‌روند شما انتظار فداکاری برای کشور هم دارید عجب خیال خامی!! آری، خدا حس نیکخواهی را در آدمی نهاده اگر آنرا در راه بیهوده بکار برند به همان قانع خواهند شد چنانکه اگر کسی شهوت جنسی خود را در راه نامشروع بکار برد به همان قانع و از راه مشروع منصرف می‌شود این است که می‌بینید در ایران اینهمه پول‌های گزاف بنام نذر و وقف و وصیت داده شده ولی در میان آنها خیلی کم است چیزیکه راستی دردی را از مردم دوا کند.

اینهمه تکیه‌ها برای عزاداری و مدرسه‌ها برای طلاب و گنبد و بارگاه‌ها با آنهمه اوقاف در هر جا می‌بینید ولی هیچ نشنیده‌ایم و اگر هم باشد خیلی کم است که کسی یک پل یا راهی را ساخته باشد یا یک بیمارستان یا دارالعجزه یا دارالایتم یا مکتب خانه درست کرده باشد یا برای آموختن پزشکی یا دواسازی یا فنون دیگر، مدرسه یا بنگاهی درست کرده باشد. در کشوری که دانشگاهی داشته مانند جندی شاپور که درس خواندگانش پزشک دربار پادشاهان بودند کار بجایی رسید که پزشکانش یا از یهودیان شدند و یا از کسانی که پیش خود تحفه‌ی حکیم مؤمنی را خوانده بودند.

در شهرها آنهمه مدرسه برای طلاب با آنهمه اوقاف درست شد ولی در سرتاسر کشور هیچ بنایی یا وقفی برای پزشکی سراغ نداشتیم. آری در میان همه‌ی کارهای خیر سقاخانه و آب انبار خیلی زیاد ساخته شده و آن هم برای این بوده که یاد لب تشنه‌ی امام حسین کنند و گرنه از این هم در ایران اثری نمی‌دیدند. اما کارهای خیر دیگر آن زمان عبارت است از اطعام در لیالی متبرکه و ازدواج سادات و عزاب اعراب!! و نگهداری مشاهد مشرفه و نیابت زیارت و صوم و صلوات و رد مظالم بعلماء اعلام برای حفظ (بیضه اسلام) و بیش از همه‌ی اینها که گفته شد عزاداری خامس آل عباس است. اینهاست آن خیرات و مبرات که همواره آن

را به رخ مردم می‌کشند و می‌گویند پیش از اینها چنین و چنان بودند ممکن است کسانی که در کنارند این سخنان را گزافه پندارند ولی آثار باقی مانده و همچنین دفتر اداری اوقاف گواه این گفته‌هاست.

یکی از کارهای نیک رضاشاه گذرانیدن قانون فروش اوقاف و صرف آن در راه فرهنگ و بهداری بود زیرا خود نام وقف به صورت کنونی روی هر ملکی بیاید داغ باطلی است که بر آن خورده و مصرفش را هم که دیدیم برای چه کارهایی است ولی نویسندگان و نمایندگان و زمامداران ما چون در دوره دموکراسی طرفدار دین شده‌اند!! آنها را لغو نمودند و از این راه خدمت بزرگی به دین کردند!!.

نتیجه آنکه برای آدمی مسلم مدیری لازم است و این کار هم حق هیچ شخص و یا دست‌های بخصوصی نیست بلکه چون حکومت تنها برای اداری توده است پس تنها کسی می‌تواند حاکم باشد که بهتر از عهده‌ی این کار برآید حال اگر توانست وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام دهد الوامر اوست و اطاعتش واجب و گرنه باید او را برداشت و لایقی را به جایش گذاشت چنانکه در صدر اسلام هم مردمی که آن همه اطاعت از خلیفه داشتند عثمان را کشتند.

و نیز مسلم است که حاکم هر که باشد پول از بهشت نخواهد آورد بلکه باید از خود مردم بگیرد چیزیکه هست یک زمانی دارایی مردم از نوع خرما و شتر بود مالیات از آن می‌گرفتند و امروز هم که از نوع کارخانه و موتور است باید از این بگیرند و قرآن هم با اینکه بارها امر به زکات کرده در هیچ‌جا نگفته زکات را از چه بگیرند.

آن بازرگانی که برای فرار از مالیات صد حيله بکار می‌برد. آن کارمندی که خود را دیندار می‌خواند و با این حال در مال دولت خیانت می‌کند آن سرباز یا پاسبانی که عقیده دارد کارش پیش خدا ارزش ندارد (پس باید هر چه می‌تواند از زیرش در رود) بدانند که به حکم مسلم عقل که حکم بیواسطه‌ی خداست گناهکار است و در پیش خدا مسئول.

این سرباز بدان تو اگر یک قطره خون دشمن را بریزی به حکم عقل بهتر است از آنکه استخرها را از اشک چشم خود پر کنی. ای پاسبان تو اگر یک شب برای نگهبانی دیگران بیدار باشی بالاتر است از آنکه شبها را با لب جنبانیدن احیا بگیری. تنها به پشت‌گرمی غیرت و مردانگی

شماست که هر کسی در گوشه‌ای آسوده سر به زمین می‌گذارد تنها از ترس برق سرنیزه و غرش توپ و تفنگ شماست که آشوب طلبان در جای خود می‌نشینند. هان دغدغه به خود راه مده بدان آن شکمی را که از مال غارت پر شده. خورد کن آن دستی را که به کودکان شیرخوار رحم نکرده قطع کن آن پایی را که به زور در خانه‌ی برادران و خواهرانت درآمده. تو اگر خوشنودی و پاداش خدایی را می‌خواهی این است راه آن نه آن کارهای کودکانه که خود را بیپوده به آن دلخوش ساخته‌ای.

گفتار پنجم: قانون

چرا قانون در ایران فلج می‌شود؟!

دین امروز ما می‌گوید تنها قانونی رسمی و اطاعتش لازم است که از شرع رسیده باشد و قانون‌های دیگر همه من درآوری و بلکه بدعت است. شما اگر در همین جا کمی دقیق شوید یکی از سرچشمه‌های بزرگ بدبختی این کشور را خواهید یافت زیرا این مسلم است که قوانین شرع هر اندازه هم جامع و کامل باشد باز محال است که بتواند همه‌ی احتیاجات بشر را در هر جا و هر زمان تأمین کند چنانکه ما امروز احتیاج به قانون‌های زیادی داریم مانند قانون ثبت (و بانک) و مرور زمان و آیین دادرسی و محاسبات بودجه و (گمرک) و صدها مانند آن که از شرع نرسیده حال ما اگر بخواهیم از یک طرف برای اینها قانون وضع کنیم و از طرف دیگر بگوییم اینها غیر رسمی و یا بدعت است درست مانند همان خواهد شد که شما از بالا به حوض آب ببندی و دیگری از پایین زیرابش را بزند این است که می‌بینید در این کشور با این همه سازمان، قانون ارزشی ندارد زیرا قانون تا هنگامی زنده [و] برپاست که ریشه‌اش در دل‌های مردم جا گرفته باشد وگرنه مانند آن درخت کاغذی است که ظاهرش درخت است ولی از یک باد سرنگون می‌شود.

من نمی‌دانم در کشورهای دیگر رفتارشان با قانون چگونه است ولی گویا هیچ جای دنیا این طور نباشد که مخالفت با قانون و بلکه مسخره کردن آنرا جزء وظیفه و زرنگی خود بدانند.

جوانی دو سال خدمت سربازی خود را با تنبلی و بی‌عاری بسر آورده و اکنون بجای اینکه باری این کار زشت خود را پنهان کند، با پیشانی باز رفتار زشت خود را برای این و آن می‌گوید و شنوندگان هم با خنده‌ای آمیخته به تشویق می‌گویند بله آقا، سربازی یعنی زیرش در روی دیگری بر سر کاری کودکانه به پاسبانی جسارت کرده به جای اینکه به او بگویند آسایش و حفظ مال و جان شما بسته به احترام پاسبان است می‌گویند این آقا حوضی که آب ندارد قورباغه می‌خواهد چه کند (یعنی مملکتی که صاحب ندارد پاسبان برای چه می‌خواهد!!) دیگری مبلغی رشوه داده و

تذکره‌ی کربلا گرفته به جای اینکه به او بگویند چرا با این عمل خود کارمندان دولت را که عضو حساس کشورند فاسد می‌کنید، می‌گویند اینها پیش سید الشهدا جایی نمی‌رود خوب است همه‌ی خرجها در اینراه باشد آن یکی کالای خود را قاچاقی از مرز گذرانیده چنان سرفرازانه این کار خود را بیان می‌کند که تو گویی مال خود را از چنگ دزدان و راهزنان به در برده است اینهاست نمونه از طرز رفتار این توده با مقررات حال شما از چنین درختی جز همین میوه‌ای که داده چه انتظاری دارید؟!.

جهت چیست که سرباز دیگران خود را از زیر تانک و دهان توپ می‌اندازد ولی ما در پشت میز و کنار بادزن و بخاری حاضر بانجام وظیفه نیستیم؟! چرا در کشورهای دیگر به یک جبهه با آنهمه پهنا و درازا مرتب خواربار و لوازم می‌رسانند ولی دولت ما روی هر چه دست گذارد مانند قوطی لوطی غلامحسین همه چیز از زیرش فرار می‌کند. چرا در جاهای دیگر ملیونها زن برای سربازی ثبت اسم می‌کنند ولی ما برای فرار از کار رشوه می‌دهیم. چرا در جاهای دیگر کارهایی که صد در صد با کشته شدن همراهست آنهمه داوطلب دارد ولی اینجا می‌گویند سربازی یعنی زیرش در روی.

خواهید گفت برای این است که بزرگان ما بد هستند و زیردستان هم از آنها یاد می‌گیرند این سخن راست است ولی آنها چرا بد شدند؟ اگر فکر کنید که این باد از روی درختها و خانه‌های بسیاری گذشته پس چرا تنها این درخت یا این خانه را سرنگون کرد ناچار به این نتیجه می‌رسد که عیب اصلی در ریشه بوده حال باید دید آن عیب چیست شاید بگویید علت اینست: که ایرانی جنسش بد است یا تقدیر و سرنوشتش این طور بوده است. می‌گویم تجربه خلاف این را نشان داده و قرآن هم می‌گوید هر گرفتاری به آدمی رسد از خود اوست. آری ایرانی بد است ولی این بدی در تربیت اوست نه در جنسش. من گمان می‌کنم اگر این تربیت و این عقیده‌ها در هر توده‌ی دیگری بود یکباره نابود شده بود و باز هم ایرانی است که خود را با این عقیده‌های فاسد سر پا نگه داشته.

می‌گویید این عقیده‌ها مال دینداران است و حال آنکه امروز بسیاری از مردم به خدا و پیغمبرش هم عقیده ندارند چه رسد به این حرف‌ها که در درجه‌ی دهم و بیستم است پس آنها چرا بدانند؟ می‌گویم اول آنکه فرار از

قانون موافق میل آدمی است و چنانکه دیدیم برای اینگونه چیزها کوچکترین محرک و بلکه همان نبودن مانع کافی است دوم آنکه در میان ما تازگی ندارد که کسانی به خدا و پیغمبر بی‌علاقه باشند ولی به چیزهایی که نسبت به آنها می‌دهند پایبند باشند چنانکه می‌بینیم کسانی به خدا عقیده ندارند ولی برای امامزاده نذر می‌کنند به معاد عقیده ندارند ولی برای مردگان، ماه و سال می‌گیرند مال از راه حرام بدست می‌آورند و به زیارت می‌روند عرق را می‌خورند ولی اگر به جامه‌شان بریزد می‌شویند آری یک توده که راه روشنی در پیش ندارند به هر طرف می‌روند و در هیچ طرف هم ایستادگی ندارند سیم آنکه در این کشور بیدین و با دین کم است و اینها که می‌بینید مردمان سرگردانی هستند که خودشان هم نمی‌دانند چه می‌خواهند اینها بوجار لنجابند که هر طرف باید بیاید بادش می‌دهند در پای نفع، مادی صرفند و در خرافات دیندار تمام:

آنانکه دین ندارند باری صفحہ‌ی دلشان از این خرافات پاک است و آنانکه دین دارند گرچه عقل را زیر پا گذاشته‌اند ولی به اصلهای نیک دیگری پایبندند اما زینهار از این شترمرغ‌ها که بدی‌های هر دو دسته را دارند و نیکی‌های هر دو دسته را رها کرده‌اند. شما فرض کنید امروز جنگی پیش آمده و می‌خواهید اینها را به دلیری و پافشاری وادارید اگر بنام میهن بخوانید می‌بینید مانند دینداران کشور و میهن را دروغ می‌خوانند و اگر بنام دین بخوانید می‌بینید مانند دینداران کشور و میهن را دروغ می‌خوانند و اگر بنام دین بخوانید می‌بینید به آن هم دل بستگی ندارند و باید هم اینطور باشند زیرا نمی‌توانند دین امروز را صد در صد بپذیرند و نمی‌توانند صد در صد آنرا کنار گذارند و نمی‌توانند راست و دروغ را از هم جدا کنند ناچار نتیجه همین می‌شود که شده است.

خواهید گفت همه‌ی این حرف‌ها درست ولی ما دلیلی نداریم بر وجوب اطاعت این قوانین و برخلاف ما انزل الله هم نمی‌توانیم حکم بدهیم می‌گویم چه دلیلی می‌خواهید بهتر از عقل که فرستاده‌ی نزدیک خدا و راهنمای ما به خود دین است ما گمان می‌کنیم که در کار دین و زندگی کوریم و باید برای همه چیز به ما دستور دهند چنانکه در حدیث هم آمده که وقتی آدم گندم خورد در فشار افتاد و نمی‌دانست چه کار باید کند تا خلاص شود به مشرق و مغرب رفت چاره به نظرش نرسید تا جبرئیل

آمد و جلو او نشست و یادش داد و آدم همان کار را کرد و آسوده شد!!
 راست است که آدمی در راه محتاج به راهنماست ولی خدا چشم و عقلی هم به ما داده شما اگر بخواهید رو به مقصودی روید یک چیز از راهنما می‌پرسید و صد برابر آن از چشم خود و چگونگی راه استفاده می‌کنید همچنین ما راه خدا را هم با سه وسیله می‌توانیم بشناسیم اول گفته‌های مسلم برانگیختگان خداست که شما آنرا نیک می‌شناسید دوم عقل است که شما آن را یکی از دلیل‌های چهارگانه می‌شمارید ولی در عمل هیچ به حساب نمی‌آورید آری عقل آلوده به فرض‌های شخصی می‌شود ولی چاره‌ی آن را هم کرده باینکه کسان دیگری که در آن کار نفع ندارند درباره‌ی آن داوری کنند و یا قانون بگذارند و بعلاوه آلودگی خود دین هم به این غرض‌ها کمتر از عقل نیست سبب آیین طبیعت است که هیچ آنرا نمی‌شناسید و حال آنکه بهتر و روشنتر از همه اراده‌ی الهی را بیان می‌کند.

شما اگر وارد خانه‌ای شدید و دیدید یک جا گلکاری است و یک جا آجر فرش یک اتاق درش باز است و دیگری قفل و یک غذا روی میز آماده است و دیگری در گوشه پنهان البته خواهید فهمید که از چه راه باید بروید و کجا باید بنشینید و از چه غذا باید بخورید. همچنین ما وقتی نگاه کنیم به دستگاه طبیعت و قوانین آن که آفریده‌ی خداست به خوبی می‌توانیم بفهمیم که خدا از ما چه می‌خواهد.

ما چون نگاه می‌کنیم به تن خود می‌بینیم که همه‌ی عضوهای گوناگون مدیری دارند بنام مغز که همه را برای انجام یک مقصود که نگهداری تن است بکار وامی‌دارد و می‌بینیم که این اعضا با تغییر محیط طرز کار خود را تغییر می‌دهند می‌بینیم هر عضوی اول برای اجتماع است بعد برای خود می‌بینیم هر عضوی وظیفه‌ی خود را انجام نداد بیمار می‌شود و این بیماری گاهی هم همه‌ی تن را فرو می‌گیرد می‌فهمیم توده هم که در حکم تن است حاکم و سرباز و مالیات و قانون می‌خواهد و این قانون هم باید در صورت تغییر محیط مناسب آن شود.

ما چون دیدیم گردش این جهان همه از روی آیین طبیعت است و دیدیم آنانکه بیرون از این آیین ادعایی دارند جز حرف چیزی بدستشان نیست می‌فهمیم که امام حاجت نمی‌دهد و امامزاده کور را بینا نمی‌کند و نذر و روضه و ختم کسی را به حاجتش نمی‌رساند و از روی استخاره و رمل

کسی نمی‌تواند از آینده خبر دهد و تربت و آب دعا بیماری را شفا نمی‌دهد اگر باور ندارید بگویید هر کس چنین ادعاهایی دارد بیاورد در برابر چند نفر آدم دقیق و کنجکاو نشان دهد تا ببیند که خدا قانونهایی را که با دست خود وضع کرده بدست این مردمان کلاهدار عوض نخواهد کرد. مگر با حرف می‌توان آیین خدا را عوض کرد این همه گفتند مالیات حرام است و کار دولت ظلم است هیچ نتوانستند جلو آنرا بگیرند (ولی آن را آلوده کردند).

آری رودخانه‌ی بزرگی که با فشار رو به پایین می‌آید با خاک نمی‌توان جلو آن را گرفت و اگر کسی جلو آن ایستاده بیهوده خود را خسته کرده ولی در این میان آب را هم گل آلود نموده است.

اینکه می‌گویند هم‌همی قوانین در کتاب و سنت هست و باین بهانه‌ی بی‌احساس می‌خواهند در جلو ناموس مطابقه (که یکی از قوانین مهم طبیعت است) بایستند البته نخواهند توانست ولی می‌توانند قانون را از نیرو بیاندازند. آنکه می‌گوید: «اگر ز کوه فرو غلظد آسیا سنگی نه عارف است که از جای خویش برخیزد» این را بهانه برای تنبلی و مفتخوری خود گردانیده و گرنه هرگاه شما سنگ کوچکی سوی او پرتاب کنید بی‌اختیار فرار خواهد کرد. آنکه می‌گوید آب دعا و تربت من شفای هر دردیست دروغ می‌گوید یا نادان است زیرا می‌بینیم خود او هنگامی که بیمار می‌شود (با داشتن چنین دارالشفایی) دنبال پزشک و دارو می‌رود آن حاجی آقا صدها شعر و جمله‌های فارسی و عربی در نکوهش دنیا می‌خواند با اینحال تنزیل پول می‌خورد و احتکار می‌کند و کالایش را هم ده برابر می‌فروشد ولی اگر به او بگویید این کارهایی که شما بنام دین می‌کنید دردی را از زندگی دوا نمی‌کند می‌گوید ما دنیا را به چشم مادی شما نمی‌بینیم دنیا خانه‌ی گذر است و باید آخرت را آباد کرد آن وقت او می‌شود اهل آخرت و روحانی!! و من می‌شوم اهل دنیا و مادی این است نتیجه‌ی خرافات یا ایستادگی در برابر آیین خدا و قانون طبیعت که از راه کج خود مانده و از راه خدا رانده خواهد شد.

نتیجه آنکه دین و عقل و طبیعت سه پیک راستگویی هستند که هر سه از جانب خدای راستگویی آمده‌اند اگر اینها همیشه با هم نباشند هیچگاه برخلاف هم نخواهند بود. قرآن یک کتاب خداست ولی گیتی کتاب بزرگتر اوست. شما گفته‌های عقل و طبیعت را بی‌واسطه از خود آنها

می‌شنوید ولی گفته‌های دین ممکن است با صد فاصله به شما رسد که در هر فاصله هم یکجور غرض یا خطایی آن را تغییری داده باشد. خدا دین را برای آدمی فرستاد تا گره‌هایی که در اثر نادانی در زندگیشان پیدا شده بگشاید نه آنکه خود گره دیگری بر آنها بیافزاید و قوز بالا قوز شود و یا غرض‌ها و هوس‌های هزار و سیصد ساله‌ی زمامداران و پیشوایان را هم بنام دین بر شما تحمیل کند شما اگر دستوری دیدید بنام دین که با عقل و زندگی نمی‌سازد چاره ندارید جز آنکه بگویید این دستور از دین نیست و یا بگویید خود آن، دین خدایی نیست چنانکه اگر جامه برای شما آوردند که به اندام شما راست نمی‌آید یا می‌گویید این جامه برای من نیست و یا می‌گویید دوزنده‌ی آن بی‌اطلاع بوده و شق سیم ندارد بعبارت دیگر باید همیشه کلاه را باندازه‌ی سر گرفت ولی شما می‌خواهید سر را باندازه‌ی کلاه کنید ناچار وضع دین و زندگی ما اینگونه پریشان و در هم بر هم از کار درآمده است.

گفتار ششم: حدیث

دین امروز ما می‌گوید وظیفه‌ای را که خدا برای آدمی قرار داده در میان همین احادیثی است که ما در دست داریم و بر این سخن هم دلیل از کتاب و سنت و عقل و اجماع آورده‌اند ولی همه‌ی آنها را خودشان جواب داده‌اند به جز دو دلیل که آن را هم من جواب می‌دهم و سپس دلیل‌های درست نبودن این اخبار را می‌آوریم.

اول دلیل انسداد است که می‌گویند ما می‌دانیم خدا ما را مکلف کرده و می‌دانیم که آن تکلیف هم در میان همین اخبار است حال که دست ما به علم نمی‌رسد ناچاریم بهمین اخبار عمل کنیم. این سخن را اگر کمی از هم بشکافیم می‌بینیم کفر آشکاری است زیرا خدا همه چیز این زمین را برای آدمی آفریده و آدمی را هم برای پیمودن راه حق. حال اگر کسی بگوید که خدا باب علم به این راه را هم بر روی او بسته اسم این خدا را چه می‌توان گذاشت.

آیا هیچ ستمکاری و یا هیچ دیوانه چنین کاری را می‌کند که کسی را به کاری وادارد و اسبابش را از او بگیرد. همین دولت که شما او را (ظلمه) می‌خوانید تا حکم خود را به کسی ابلاغ نکند یا وسیله‌ی عمل به آن را در دسترس نگذارد از شما کاری را نمی‌خواهد پس چگونه بر خدای توانا و مهربان روا می‌شمارید که هزاران سال این اشرف مخلوقات خود را سرگردان گذارد و او را حواله کند به این احادیثی که صدها و شاید هزارها سال ناپاک در ساختن آنها بکار رفته. ما قوانین طبیعت و حکم عقل را که با روشن‌ترین بیان و بی‌هیچ واسطه اراده‌ی الهی را بیان می‌کند کنار می‌اندازیم و آنگاه مانند آن گدایانی که جامه‌ی خود را در خانه می‌گذارند و برهنه بر سر راه می‌نشینند و می‌لرزند می‌گوییم خدا باب علم را بروی ما بسته و حال آنکه اگر کسی به فطرت اولی خود باشد با یک نگاه این را در می‌یابد که اگر دری را بر روی ما بستند معنایش این است که از آن در نباید رفت.

دلیل دوم که برای درست بودن اخبار آورده‌اند سیره‌ی عقلاست یعنی اگر کسی خبری را از جایی شنید آنرا می‌پذیرد (مانند تاریخ) پس ما هم

باید این اخبار را بپذیریم آری این سخن درست است ولی تا وقتی که دلیلی بر نادرستی آن نداشته باشیم چنانکه امروز بهمین جهت تاریخ پیشدادیان را نمی‌پذیریم و ما گذشته از آنها که تا اینجا گفته شده شش دلیل بر نادرستی این احادیث داریم که اول به تفصیل نوشته شده بود ولی در اینجا برای اختصار فهرست‌وار آورده شد.

بسیاری از احادیث با عقل نمی‌سازد. (نمونه‌های چندی از این اخبار در گفتارهای پیش گذشت).

بسیاری از اینها با علم و گاهی با حس نمی‌سازد. (نمونه‌ی حدیث دیده شود).

بسیاری از اینها با زندگی نمی‌سازد. (گفتار حکومت و قانون دیده شود).

بیشتر اینها خودشان با هم نمی‌سازند. (کتاب‌های حدیث پر است از اینها).

می‌دانیم بسیاری از این احادیث ساختگی است. (کتاب‌های در آیه قسمت حدیث موضوع یا مجعول دیده شود).

این اخبار ظنی است و به حکم عقل و قرآن پیروی ظن جایز نیست. (وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۲۸) [النجم : ۲۸].

بمباران سه سنگر اصلی

من هم مانند شما بسیار شنیده بودم که بهترین دستوره‌های علمی و عملی در این احادیث ما است و پیشرفتهایی که اروپاییان در علم و زندگی پیدا کرده‌اند از احادیث ما برداشته‌اند از اینرو با شوق زیادی شروع کردم به خواندن کتابهای حدیث (و اتفاقاً کتابخانه‌ی ما هم از این جهت نقصی نداشت).

در سال‌های اول اگر حدیثی می‌دیدم که پذیرفتنش بر من دشوار بود به حکم عادت، نقص را از طرف عقل می‌دانستم و مانند دیگران می‌گفتم (هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست و نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست) ولی در عین حال اگر حدیثی می‌دیدم که یک گوشه‌اش با علم یک گفته‌های امروز جور در می‌آمد آنرا با نشاطی یادداشت می‌کردم (و بعدها کتابی هم بنام دین و دنیا در این زمینه نوشته‌ام) ولی

این کشمکش میان عقل و عادت همچنان برپا بود و چون دیدم بیش از این نمی‌توانیم وجدان خود را خفه کنم گفتم شاید این احادیث سندش ضعیف باشد در این زمینه هم که وارد شدم دیدم با اینکه حدیث صحیح اساساً کم است (در کتاب کافی نزدیک ۱۲ درصد) باز خیلی از این احادیث صحیح است.

چون از اینجا هم ناامید شدم گفتم شاید این احادیث تأویل داشته باشد ولی می‌دیدم تأویل هم کار بسیار بیجایی است زیرا مسلم است که اگر عاقلی سخنی بگوید مقصودش همان چیزی است که عرف از آن می‌فهمد (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ) [ابراهیم: ۴]. و اگر غیر از این باشد نظام زندگی بهم می‌خورد زیرا ممکن است من خانه‌ام را با سند رسمی به شما بفروشم و چون پشیمان شدم بگویم مقصود من از خانه (درخت‌های خانه بود) چنانکه همین کار را با قرآن کردند و در نتیجه هفتاد و دو ملت همه به قرآن تمسک می‌کنند و حال آنکه این همه از هم دورند.

و نیز همین کار را با حدیث کردند و در نتیجه یک زمان با تأویل‌های خنکی آن را با علوم قدیم تطبیق نمودند و چون آنها عوض شد اینها هم طرز تأویل را عوض کردند (مانند الهیة والاسلام) در صورتی که نه آن درست و نه این.

در ضمن این افکار برخوردارم به یکی از دوستان گفتم من با آقای کسروی بودم و ایشان برای کتاب دین و دنیایی که نوشته‌ای به تو بد می‌گفت گرچه این سخن بر من خیلی گران آمد ولی وقتی از او جدا شدم به این فکر افتادم که من در این باره از هر طرف رفتم بجای بن بست رسیدم حالا چه مانعی دارد که از اصل دور این احادیث را قلم بگیریم دیدم نه تنها مانعی ندارد بلکه چاره هم جز این نیست.

حال برای اینکه کسان دیگری که در پی حقیقتند از اول در این کشمکش‌ها نیافتند این سه سنگ را که سه پناهگاه اصلی عادت است ویران می‌کنیم. یعنی برای نمونه حدیث‌هایی را می‌آوریم که نه تنها برخلاف علم بلکه برخلاف حس است تا خوانندگان بتوانند از روی این دیده‌ها پی [به] ندیده‌ها برند (مگر اینکه در اینجا هم بگویند خطا از طرف حس است) دوم آنکه این احادیث گرچه از جلد ۱۴ بحار برداشته شده ولی

آنها را که خود کتاب ضعیف شمرده و یا از کتاب غیر معتبری نقل کرده نیاورده‌ایم و روی هم اگر این احادیث از دیگران قویتر نباشد ضعیف‌تر نیست سیم آنکه آقای شهرستانی با اینکه الهیه و الاسلام را برای اصلاح این احادیث نوشته نتوانسته اینها را تأویل کند و بعضی را هم که تأویل نموده نیمی را آورده و نیم دیگر را که بر خلاف مقصودش بوده هیچ نام نبرده.

و پس از همهی اینها باز چنین انتظاری نباید داشت که گرفتاران عادت با خواندن یک کتاب راه صد ساله را ببینند چیزی که هست در پیشرفت آنان البته کمک مهمی خواهد کرد. این را هم بگویم که احادیث این گفتار برای اختصار نقل به معنا شده اگر کسانی بخواهند دقیق‌تر رسیدگی کنند باید به مدرک آن (جلد ۱۴ بحار از باب یک تا ۳۲) رجوع کنند.

نمونه‌ی حدیث: خدا را دو شهری است یکی در مشرق (جابلقا) و دیگری در مغرب (جابلسا) که هر یک از آنها دارای دیواری است از آهن و هر دیواری دارای هزار هزار در است و در آنها هفتاد هزار هزار زبان است که امام همهی آنها را می‌داند و بر همه حجت است و در جای دیگر می‌گوید که آنها نه کاری دارند و نه حرفی جز ولایت ما و نفرین بر آن دو نفر!! آقای شهرستانی اولی این حدیث را آورده و آنرا تطبیق نموده با آمریکا و استرالیا ولی از آخرش نامی نبرده.

آسمان اول نامش رفیع و از آب و دود است و دومی از نقره‌ی سفید و نامش قیدوم است و بهمین طور می‌شمارد تا آسمان هفتم که می‌گویند نامش عجا و از دفر سفید است.

این سقف آسمان ماست و بالای آن آسمان دیگری است و همچنان شمرد تا هفت آسمان. و این زمین، زمین ماست و در زیر آن زمین دیگریست تا شمرد هفت زمین که میان هر دو زمین پانصد سال راهست. چون خورشید غروب کند می‌رود به آسمانها و از آسمانی به آسمانی بالا می‌رود تا برسد به زیر عرش و در آنجا به سجده می‌افتد و می‌گوید پروردگارا از کجا امر می‌کنی طلوع کنم از مغرب یا از مشرق پس جبرئیل برای او حله‌ای از نور عرض می‌آورد به اندازه‌ی ساعت‌های روز در بلندی و کوتاهی و آنرا خورشید می‌پوشد چنانکه شما جامه‌ی خود را می‌پوشید و بر می‌گردد از آسمانها تا طلوع کند.

چون گناه بندگان زیاد شود و خدا بخواهد آنها را عقاب کند امر می‌کند به ملک موکل بر فلک که فلک خورشید یا ماه را فرو برد به دریایی که فلک در آن می‌گردد و ملک می‌برد آنها را به دریا به اندازه‌ای که خدا می‌خواهد بندگان را بترساند و هر وقت بخواهد باز امر می‌کند که آن فلک را به مجرای خود برگرداند و نمی‌ترسد از این (گرفتن خورشید و ماه) مگر کسی که از شیعیان ما باشد!!

چون خدا خلق کرد ماه را بر آن نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» و این همان سیاهی است که شما در ماه می‌بینید. روز جمعه کوتاهتر است از روزهای دیگر زیرا در روزهای دیگر خدا ارواح مشرکین را زیر چشمه‌ی خورشید نگه می‌دارد و عذاب می‌کند آنها را به ایستادن خورشید ساعتی ولی در روز جمعه خدا عذاب را از مشرکین بر می‌دارد و توقیفی برای خورشید نیست (از این جهت روز جمعه کوتاهتر می‌شود).

علت سردی و گرمی هوا از ستاره‌ی مریخ و زحل است هر وقت مریخ بالا رود و زحل پایین آید هوا گرم می‌شود و چون مریخ پایین آید و زحل بالا رود هوا سرد می‌شود.

ستاره‌ی مشتری به صورت مردی به زمین آمد و علم نجوم را به مردی از اهل هند یاد داد. در جای دیگر است که ستاره‌ی زهره زن بدکاری بوده که هاروت و ماروت را فریب داد و دعایی از آنها آموخت و خواند و به آسمان رفت و باز در جای دیگر است که ستاره‌ی سهیل مردی بوده عشار از اهل بلخ همان دعا را از عابدی یاد گرفت و خواند و به آسمان رفت.

رعد صدای ملکی است بزرگتر از مگس و کوچکتر از زنبور و برق هم تازیانه‌ی ملک است.

باران از زیر عرش می‌بارد و از آسمانی به آسمانی می‌آید تا می‌رسد به آسمان دنیا و از آنجا می‌آید بر روی ابر و ابر هم آنها می‌بارد در جاییکه خدا بگوید.

باد در زیر رکن شامی کعبه حبس است و نشانش هم این است که تو می‌بینی این رکن در شب و روز و زمستان و تابستان در حرکت است (و حال آنکه هیچ حرکت ندارد).

ملکی است موکل به دریاها بنام رومان چون پایش را به دریا گذراند بالا می‌آید (مد) و چون بیرون آورد پایین می‌رود (جزر). خدا از بهشت پنج نهر سیحون و جیحون و دجله و فرات و نیل را فرستاد و همه از یک چشمه‌اند و در حدیث دیگر می‌گویند نهر اینها را جبرئیل با انگشتش کند.

زمین بر ماهی است و ماهی بر آب است و آب بر سنگ است و سنگ بر شاخ گاو قوی است و گاو بر خاک است و در اینجا دیگر علم علماء تمام شده است. آقای شهرستانی می‌گوید مراد از اینکه گفته زمین بر ماهی است و یا بر گاو است این است که زمین به شکل ماهی یا شاخ گاو است!! حالا بر فرض زمین به شکل ماهی یا شاخ باشد نمی‌دانم باقی حدیث را چه می‌کند (نگفته نماند که حدیث هم صحیح است).

آن ماهی که زمین را نگه داشته خوشحال شد از قوت خود پس خدا ماهی دیگری فرستاد از وجب کوچک‌تر و از بند انگشت بزرگتر و رفت در دماغ او و پس از چهل روز بیرون آمد. حال هرگاه این ماهی آن ماهی را ببیند مضطرب می‌شود و زمین هم با او به لرزه در می‌آید (این حدیث با روشنترین بیان می‌گوید که زمین بر روی ماهی است چه خوبست آقای شهرستانی بفرمایند که با این حدیث و یا نیمه دیگر همان حدیث چه می‌کنند؟!).

خدا کوهی آفریده محیط به دنیا (کوه ق) از زبرجد سبز و سبزی آسمان از اوست و آفریده خلقی را که واجب نکرده بر آنها چیزی از آنها که بر بندگان واجب کرده از نماز و زکات و تمام آنها لعن می‌کنند آن دو نفر را!!!

شاید شما بگویید که ما در برابر، احادیث خوب هم داریم ولی این سخن بر فرض هم درست باشد بدان می‌ماند که کسی بخواهد از کاسه‌ای که نصفش شکسته کار بکشد بنام اینکه نصف دیگرش سالم است چنانکه خود شما اگر یک سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر به گفته‌هایش بی‌اعتنا می‌شوید.

بعضی هم می‌گویند دلیل درست بودن این احادیث پیشگویی‌هایی است که مطابق واقع درآمده و بیشتر نظر آنها به حدیثی است که خیلی هم معروف شده و می‌گویند زندیقی از قزوین برمی‌خیزد که سور آنجا را

خراب می‌کند و پرده‌ی آنجا (یعنی قزوین) را می‌درد و بهجت آنجا را می‌برد. این حدیث را با شاخ و برگ‌های زیادی به رضاشاه تطبیق می‌کنند و حال آنکه چند جمله‌ی کشاداری است که با خیلی چیزها می‌توان تطبیقش کرد چنانکه ما تا جاییکه خبر داریم یکبار آن را با سپهسالار تطبیق کرده‌اند و یکبار هم با سپهدار برای اینکه یکی قزوینی بوده و دیگری از قزوین برخاسته و تازه این حدیث نسبت به آن‌های دیگر خیلی روشن است که اینهمه به دست و دهنها افتاده. اما پیش گوییهای دیگر یا چیزهایی است که در هر زمانی بوده مانند آن‌ها که می‌گویند زمانی بیاید که مردم ربا خورند و رشوه گیرند و شهادت دروغ دهند و زنا و لواط کنند و زنان سوار بر زین شوند و مانند اینها و یا چیزهایی است که خلاف بودنش مسلم شده مانند احادیث سفیانی و خراسانی و یمانی که می‌گویند اینها همه در یک روز است و آن هم وصل است به دولت بنی‌عباس و یا چیزهایی است که وقوعش محال است مانند طلوع خورشید از مغرب و سرخ شدن آسمان از اشک چشم حاملان عرش و پیدا شدن سر و سینه بر قرص خورشید و صیحه زدن جبرئیل باینکه حق با علی است و صیحه زدن ابلیس باینکه حق با عثمان است و یا چیزهایی است که تا امروز واقع نشده.

و اگر بخواهید بهتر از چگونگی اینها آگاه شوید جلد ۱۳ بحار فصل علایم ظهور را که به فارسی هم چاپ شده با نظر حقیقت جویی بخوانید تا ببینید پایه‌ی عقیده و کار و زندگی شما بر روی چه چیزهایی است.

۱۳ پرسش

ما برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشیم اول کتاب اسرار هزارساله را در ۱۵ پرسش خلاصه کردیم و برای کسان بسیاری فرستادیم ولی بیشتر آنان هیچ جواب ندادند و بعضی نوشتند که جواب می‌دهم ولی بعد از گفته‌ی خود برگشتند و بعضی نوشتند که زبانی جواب می‌دهیم ولی معلوم شد که در جواب زبانی هم جز مطالب خارج از موضوع یا بدگویی چیزی نیست در این میان تنها انجمن تبلیغات اسلامی در نامه‌ی شماره‌ی ۴/۶۹۷۴ تاریخ ۲۲/۲/۳۱ خود نوشت که اینها را جواب می‌دهیم و چاپ می‌کنیم و ما هم به انتظار دیدن جواب، چاپ این کتاب را به عقب انداختیم ولی تاکنون از آن خبری نیست حال اگر چنانکه وعده داده‌اند چاپ شد که شما خواهید دید موضوع از چه قرار است وگرنه دیگر با خود شماسست که مطلب را تا به آخر بخوانید.

به هر حال دوباره این پرسش‌ها با کمی تغییر در اینجا آورده می‌شود و از اهل اطلاع (نه از دیگران) خواهشمند است جواب آنها را به نشانی (عشرت آباد برابر کارپردازی لشکر ۲ خواربارفروشی رضوی) بفرستند و یقین بدانند اگر از روی متانت و انصاف باشد پذیرفته و جبران خواهد شد و اگر به عادت همیشه بدگویی و تکفیر باشد آن هم تلافی می‌شود. آیا حاجت خواستن از پیغمبر و امام و شفا خواستن از تربت و سجده کردن بر آن و ساختن این گنبد و بارگاه‌ها شرک هست یا نه اگر هست بگویید و اگر نیست خواهشمند است اول معنای شرک را بیان کنید تا ببینیم آن شرکی که این همه اسلام و قرآن با آن جنگیده با این کارها چه فرق دارد.

آیا می‌توانیم بوسیله‌ی استخاره یا غیر آن با خدا راه پیدا کنیم و از نیک و بد آینده با خبر شویم یا نه اگر می‌توانیم پس باید از این راه سودهای خیلی بزرگ مالی و سیاسی و جنگی ببریم و از همه‌ی دنیا جلوتر باشیم پس چرا مطلب بعکس شده (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ) [الأعراف:

۱۸۸]. و اگر نمی‌توانیم پس چرا با نام خدا و جان و مال مردم بازی می‌کنید؟!.

اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنانکه مفسرین گفته‌اند بیشتر آیات قرآن ناظر به امامت است چرا خدا چنین اصل مهم را یکبار هم در قرآن صریح نگفت که این همه نزاع و خونریزی بر سر این کار پیدا نشود.

مزد هر کاری بسته است به کوششی که برای آن می‌شود و سودی که از آن بدست می‌آید پس این احادیثی که می‌گویند ثواب یک زیارت یا عزاداری یا مانند آنها برابر است با ثواب هزار پیغمبر یا شهید (آن هم شهید بدر) آیا درست است یا نه.

اینکه می‌گویند مجتهد در زمان غیب نایب امام است راست است اگر راست است حدودش چیست آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه. اگر روحانی خرج خود را بوسیله‌ی کار کردن یا از یک راه ثابت و معین دیگری بدست آورد که در گرفتن حقایق آزاد باشد بهتر است یا مانند امروز خرج خود را بی‌واسطه از دست توده بگیرد و ناچار شود به میل آنها رفتار کند.

اینکه می‌گویند دولت ظلمه است یعنی چه آیا مقصود این است که دولت چون به وظیفه‌اش رفتار نمی‌کند ظالم است؟ یا مقصود این است که دولت باید بدست مجتهد باشد.

اینکه می‌گویند مالیات حرام است یعنی چه آیا مقصود اینست که بطور کلی مالیات نباید گرفت یا آنکه باید به جای مالیات زکات گرفت اگر قسم دوم است در مثل امروز از مثل شهر تهران یا شهرهای مازندران یا کشورهای صنعتی از چه چیز زکات (زکوه) بگیریم.

آیا بشر حق دارد برای خود قانون وضع کند یا نه اگر دارد آیا اطاعت چنین قانونی واجب است یا نه و در صورت وجوب اگر کسی تخلف کند سزایش چیست.

این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و منسوخ زیاد است و علت این تغییر هم البته رعایت اقتضای زمان است. حال در جاییکه در یک محیط آن هم در یک زمان کمی، قانونی برای رعایت زمان عوض شود آیا ممکن است در همه‌ی روی زمین تا آخر دنیا عوض

نشود؟! و بعلاوه اینکه می‌گویند همه‌ی قوانین اسلام برای همیشه است اگر مدرک مسلم و روشنی دارد خواهشمند است بیان فرمایید.

چنانکه گفته‌اند این احادیثی که امروز در دست ماست ظنی است و عقل هم این را نمی‌پذیرد که خدای قادر و عادل اشرف مخلوقات خود را به چیزی امر کند و راه علم به آن را هم بر رویش ببندد.

احادیث بسیاری رسیده که با علم و عقل و زندگی و بلکه گاهی با حس نمی‌سازد و در عین حال سندشان هم صحیح است مانند احادیث گاو، ماهی و جابلقا و جابلسا و بدها، و زکات و جهاد. اینها را چه باید کرد؟!.

به نظر شما علت اینکه امروز مردم به دین بی‌علاقه شده‌اند چیست.

خواهشمند است در نوشتن جواب این چند نکته را در نظر بگیرند اول اینکه خارج از موضوع نباشد دوم هرچه ممکن است مختصرتر باشد سوم چون دیگران هم باید از این گفتگو آگاه شوند بنابراین جواب باید کتبی باشد چهارم چون جوابهایی را که می‌توانند به این پرسش‌ها بدهند در خود کتاب بیان شده بنابراین پیش از نوشتن جواب باید خود کتاب هم دیده شود پنجم اگر می‌خواهند یک موضوع را جواب بدهند باید درباره‌ی باقی مطالب هم هرگونه نظری از رد یا قبول یا عدم اطلاع دارند بدهند.

دفتر پرچم چاپخانه‌ی پیمان ۱۳۲۲

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**